

سرمقاله

"باش تا نفرین دوزخ از تو چه سازد" جلاد!

تعرض برای تغییر چهره خاوران به عنوان سند زنده یکی از نسل کشی های توصیف ناپذیر جمهوری اسلامی و تلاش مذبحخانه برای پاک کردن حافظه تاریخی جامعه در مورد این جنایت، اولین بار نیست که صورت می گیرد. از زمانی که با نخستین تلاشهای خانواده های قربانیان این نسل کشی، برده از جنایت خونین جمهوری اسلامی در دفن هزاران تن از اعدام شدگان ماشین مرگ در گورستان خاوران برداشته شد، خاوران به میعادگاه خانواده ها و بستگان زجر دیده و همچنین جوانان مبارزی تبدیل شد که نسل آنها با وجودی که در زمان این جنایت حتی بدنیا نیامده بود، اما از آرمانهای آن جان های شیفته خفته در زیر خاک خاوران آگاه بودند و هر سال در سالگرد این جنایت ننگین برای پاسداشت یاد و راه آن عزیزان در این گورستان جمع می شدند. با تلاشهای خانواده ها و حمایتهای نیروهای مبارز و مردمی، خاوران خیلی زود شهرتی جهانی یافت و این منطقه دورافتاده و ناشناخته جنوب تهران به نمادی از مقاومت، پایداری، مبارزه با ظلم و سرکوب تبدیل شد. ... صفحه ۲



جاودان باد خاطره شهدای پر افتخار ۲۶ اردیبهشت چریکهای فدایی خلق ایران که در نبرد با ساواک رژیم ضد خلقی شاه جان باختند!

گفتگو با رفیق فریبرز سنجری در باره روزهای منتهی به قیام و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران (۵)

... ترتیب رفتن به خانه رفیق خسروی را رفیق حرمتی پور داد و ما همگی به دیدن مادر آن رفیق رفتیم. او و دیگر اعضای خانواده از دیدن رهبران جنبش ظفار و باران فرزندش بسیار خوشحال شدند. در این سفر رفیق اشرف چند تکه از وسایل رفیق داداشی را که در تمام این سالها به عنوان یادگارهای رفیق داداشی حفظ کرده بود را همراه خود آورده بود و آنها را به مادر رفیق داد که باعث شکل گیری صحنه احساساتی عجیبی شد که توصیفش در قلم نمی گنجد. در فرصت دیگری مهمانانمان را به یک پارک جنگلی بردیم. منطقه بسیار سرسبز و زیبایی بود. برای خود من دیدن آنهمه سرسبزی و زیبایی تازگی داشت و اولین بار بود که چنین طبیعی را می دیدم. برای رهبران جنبش ظفار هم منطقه به گفته خودشان رؤیایی جلوه می کرد. این رفقا وقتی جنگل های مازندران را دیدند با حسرتی تمام در باره تفاوت مبارزه چریکی در این جنگل ها با شرایط طبیعی مبارزه خودشان که بیشتر در صحرا بود صحبت می کردند. در فاصله ای که رهبران ظفار مهمان ما بودند رفقا در رابطه با ماهیت رژیم جمهوری اسلامی برای آنها روشن کردند که بعید است این رژیم با توجه به گرایش چپ انقلابیون ظفار از آنها حمایت کند.... صفحه ۵

تخریب محیط زیست نتیجه طبیعی سلطه جمهوری اسلامی!

... در سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ نزدیک به بیست سد بر روی رودخانه های دریاچه ارومیه ساخته اند و عملاً مانع از انتقال آب به دریاچه شده اند. از این آبها برای تامین نیازهای باغها و تفرجگاههایی که جنبه عمومی ندارد و متعلق به اشخاص است استفاده شده است. کارشناسان بر این باورند که تا آب این رودخانهها پار دیگر به دریاچه باز نگردد امکان احیای آن بعید به نظر می رسد. آن هم در شرایطی که نزدیک به ۷۰ درصد مردم ارومیه از طریق کشاورزی معیشت خود را تامین می کنند و خشک شدن دریاچه علاوه بر نابودی کشاورزی و نابودی اشتغال مردم و تهیه قوت لایموت مردم از این رهگذر تأثیرات مخرب دیگری هم دارد که خطر بزرگی برای مردم منطقه می باشد.... صفحه ۱۷

نقدی بر نظرات بیژن جزنی (کالبدشکافی یک دیدگاه)

... ضرورت نقد نظرات بیژن جزنی و تعیین تکلیف با آنها سالهاست که در مقابل ماست، از همان سالهای نخست مبارزه مسلحانه چریکهای فدایی خلق و بطور مشخص از زمانی که جزنی با نوشتن «نبرد با دیکتاتوری شاه» رسماً برعلیه ثنوری راهنمای چریکهای فدایی خلق- یعنی برعلیه اثر داهیانه و تاریخساز رفیق مسعود احمدزاده که با نام «مبارزه مسلحانه؛ هم استراتژی، هم تاکتیک» در سطح جنبش برای همگان شناخته شده بود- اعلان جنگ داد؛ اثری که نه فقط الهامبخش و راهنمای عناصر و محافل کمونیستی معتقد به مبارزه مسلحانه بود، بلکه حتی از سوی گرایش غیرکمونیستی جنبش مسلحانه انقلابی دهک پنجاه نیز به آن استناد میشد.... صفحه ۱۰

در صفحات دیگر

- اعلامیه های سازمان در مورد روز جهانی کارگر، تهاجم اسرائیل به خلق فلسطین، اعتراضات برحق دانش آموزان و ... در صفحات ۹، ۱۹، ۲۰ و ۲۱
- نگاهی به گشتار غزه ۱۴
- گزارش آکسیونهای فعالین سازمان در چند کشور به مناسبت اول ماه مه صفحه ۲۲، ۲۳ و ۲۴

از مقاومت، پایداری، مبارزه با ظلم و سرکوب تبدیل شد.

برای خانواده های داغدار، جانبازان، برای فعالین کارگری، برای زنان، برای فعالین جنبشهای اجتماعی و هر فرد و تشکلی که به هر دلیلی، به خاطر احقاق حقوق خویش، از مطالبه دستمزد عادلانه از سرمایه داران و دولت گرفته، تا مخالفت با استبداد و استعمار یا به میدان مبارزه با جمهوری اسلامی گذاشته‌اند، خاوران در هر مناسبتی یک عرصه مبارزه و نه گفتن به رژیم تبهکار جمهوری اسلامی بوده است. بیهوده نیست که هر بار که ترانه - سرود "سراومد زمستون، شکفته بهارون" پدران و مادران و همسران و فرزندان و بستگان شجاع هر یک از آن خفتگان در خاک، از خاوران بر می خیزد، لرزه بر پیکر ارتجاع می افتد و خیل نیروهای اهریمنی وزارت اطلاعات و سایر دار و دسته های سرکوبگر و اوباش حکومت به گلزار خاوران حمله می برند و با ضربات باتوم و ضرب و شتم و دستگیری مثنی انسان بی دفاع و ستمدیده، خشم و هراس خود از این تکه خاک خونین و پیکرهای مبارزین خفته در آن به نمایش می گذارند. آنها حتی از مرده های آن عزیزان نیز می ترسند. چرا که استثمارگران و مرتجعان نیز در تجربه حکومتهای ظالمانه و مردم ستیز خویش می دانند که "این بذرها به خاک نمی ماند... خون است و ماندگار"

درست به همین دلیل است که با گذشت زمان، خاوران به خاطر الهام بخشی در مورد راه و آرمانهای آزادیخواهانه مبارزین خفته در خاوران مانند استخوانی در گلوئی سگان زنجیری حاکم گیر کرده است و دولتمردان جمهوری اسلامی با استفاده از ددمنشانه ترین و رذلتین شیوه ها از سرکوب و بگیر و ببند مادر و پدران کهنسال گرفته تا دستور حفر قبرهای جدید در محل خاوران می کوشند تا به خیال خود این صفحه ننگین کارنامه سراسر جنایت خود را از دفتر تاریخ پاک کنند.

البته این اولین بار نیست که جمهوری اسلامی به صرافت حمله برای از بین بردن خاوران و از این طریق اضمحلال یکی از نمادهای مبارزاتی مردم ستمدیده ایران افتاده است. در دی و بهمن سال ۱۳۸۷ یعنی چند ماه قبل از جنبش توده ای سال ۸۸، مزدوران رژیم تبهکار جمهوری اسلامی با بولدوزر به جان گلزار خاوران افتادند و به بهانه "طرح توسعه و ساماندهی گورستانهای اقلیت‌های مذهبی" به قول بستگان جانبازان "آنجا را زیر و رو کردند". بنا به اظهارات خانواده ها هنگام هجوم مامورین مزدور



"باش تا نفرین دوزخ از تو چه سازد" جلاد!

اعلام انزجار کردند و در نامه‌هایی که متن آنها از طریق وسایل ارتباط جمعی به گوش افکار عمومی رسید ضمن محکوم کردن این اقدام خواهان به رسمیت شناختن "حقوق شهروندی" خود، توقف فشار بر بهاییان برای پیشبرد سیاست ننگین رژیم و حق خانواده ها برای دانستن محل دفن عزیزانشان و حفظ محل دفن آنها شدند. به طور مثال در یکی از این اطلاعیه ها نیز که با امضای "فرزندان" قتل عام شدگان دهه ۶۰ انتشار یافته آمده که "ما فرزندان اعدامیان سال های دهه ۶۰ و قتل عام تابستان ۱۳۶۷ ادامه دهنده همان راهی هستیم که مادران، پدران و همسران دادخواه بیش از ۳۰ سال طی کرده و بسیاری از آنان دیگر در میان ما نیستند".

تعرض برای تغییر چهره خاوران به عنوان سند زنده یکی از نسل کشی های توصیف ناپذیر جمهوری اسلامی، این رژیم ماحصل کنفرانس گوادلوپ و تلاش مذبوحانه دست اندرکاران این رژیم برای پاک کردن حافظه تاریخی جامعه در مورد این جنایت، اولین بار نیست که صورت می گیرد. از همان زمانی که با نخستین تلاشهای خانواده های قربانیان این نسل‌کشی، پرده از گوشه ای از جنایت خونین جمهوری اسلامی در دفن هزاران تن از اعدام شدگان ماشین مرگ جمهوری اسلامی در گورستان خاوران برداشته شد، خاوران به میعادگاه خانواده ها و بستگان زجر دیده و همچنین جوانان مبارزی تبدیل شد که نسل آنها با وجودی که در زمان این جنایت حتی بدنیا نیامده بود، اما از طریق پدر و مادران و بستگان خویش ار آرمانهای آن جان های شیفته خفته در زیر خاک خاوران آگاه بودند و هر سال در سالگرد این جنایت ننگین برای پاس‌داشت یاد و راه آن عزیزان در این گورستان جمع می‌شدند. با تلاشهای خانواده ها و حمایتهای نیروهای مبارز و مردمی، خاوران خیلی زود شهرتی جهانی یافت و این منطقه دورافتاده و ناشناخته جنوب شهر تهران به نمادی

تلاش تبهکارانه دوباره رژیم جمهوری اسلامی در تخریب قبرهای زندانیان سیاسی که در جریان کشتارهای دهه ۶۰ این رژیم و نقطه اوج آن یعنی قتل عام سال ۶۷ در گورستان خاوران به خاک سپرده شدند، یکبار دیگر چهره دیو صفت جلادان حاکم و رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را با وضوح تمام در مقابل عموم به نمایش گذارد.

بنا به گزارشات برخی از خانواده های قربانیان قتل عام دهه ۶۰، در اوایل اردیبهشت ماه، آنها هنگامی که برای تازه کردن دیدار با عزیزانشان که چون برگ گل‌های پر شده در خاوران آرمیده اند به آنجا می روند با ۱۰ قبر تازه روبرو می شوند که بر روی آرامگاه های بی نام و نشان فرزندان و عزیزانشان حفر شده اند. در تحقیقات بعدی معلوم می شود که با توجه به مجاورت آرامگاه بهاییان با گورستان خاوران، دژخیمان جمهوری اسلامی به هموطنان بهایی فشار آورده اند که برای دفن اجسادشان یا باید آنها را در فاصله باریک بین قبرهای قدیمی درگذشتگان خود به خاک بسپارند و یا باید آنها را بر روی گورهای دستجمعی اعدامیان دهه ۶۰ به خاک بسپارند. در جریان بازدید از محل قبرهای جدید، روشن شده که عمق حفاری در قبرهای جدید تا جایی پیش رفته که به سیمان برخورد کرده است. و این همان سیمانی ست که جلادان جمهوری اسلامی پس از خالی کردن بار کامیون های حاوی پیکرهای تیرباران شده زنده و مرده زندانیان سیاسی در گودالهایی که در خاوران حفر کرده بودند، روی آنها ریخته بودند تا جنایات کفتارگونه خود را به خیال خامشان از انظار عمومی پنهان سازند.

با پخش خبر تخریب خاوران توسط شهرداری تهران، این عمل تبهکارانه با اعتراض شدید خانواده‌های قربانیان آرمیده در گورستان خاوران و همچنین تشکلهای هموطنان بهایی روبرو گشت و آنها از این فشار ها و اقدامات جمهوری اسلامی

رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در طول بیش از چهاردهه حکمرانی خود به جنایات بی حد و مرزی علیه کارگران و زحمتکشان و توده های تحت ستم ما مباردرت ورزیده است. کشتار خونین دهه ۶۰ و در نقطه اوج آن قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ یکی از برجسته ترین جنایات جمهوری اسلامی برای سرکوب انقلاب و جنبش توده های محروم ماست که ننگ آن به رغم تمامی تلاشهای ریاکارانه دولتمردان نظام در برهه های مختلف همواره بر پیشانی این رژیم خون آشام و غارتگر باقی خواهد ماند. خاوران دیگر شهرت جهانی پیدا کرده و در ادبیات مردمی، در شعرها و حماسه سرایی های شاعران و در یک کلام در حافظه تاریخی توده ها ثبت شده و هیچ ترفند و جنایتی از طرف جمهوری اسلامی ضد خلقی و اربابانش قادر به تغییر این واقعیت نبوده و نخواهد بود.

در دهه خونین ۶۰ سردمداران مزدور جمهوری اسلامی برای برآوردن منافع سرمایه داران رذل و زالو صفت داخلی و امپریالیستها بی رحمانه به سرکوب انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی مردم ما دست زدند و در این راه "گورستانها چندان بی مرز شیار کردند که مادران را هنوز خونابه از چشم روان است". اکنون آوار سهمگین ناشی از این نسل کشی و جنایت تاریخی در قامت شورشهای گرسنگان و اعتراضات توده ای هر روز گریبان تبهکاران حاکم را گرفته است و همانهایی که روزگاری با افتخار از جنایات خود نظیر قتل عام جوانان مردم و نمایش آن در انظار عمومی با هدف گسترش خفقان و ایجاد رعب و وحشت عربده می کشیدند، با خواری و خفت و رسوایی تمام به راه افتاده اند تا دور از چشم مردم به خیال خود با نابود کردن و محو آثار و باقیمانده های آن جنایات عظیم، چهره حکومت ضد مردمی و منفور خویش را بپوشانند. اما هر جفایی که مزدوران حاکم با تعرض به آرامگاه فرزندان مبارز و آزادیخواه مردم ما و تلاش برای محو بقایای استخوانهای آنها می کنند، تنها و تنها تیغ خنجر انتقام مقدس خلق را علیه آنها تیز و تیزتر خواهد ساخت. نوای زندگی بخش " سراومد زمستون؛ شکفته بهارون و یه جنگل ستاره داره" هر روز بیشتر در قامت شورش ستمکشان و رنجدیدگان گرسنه و خشمگین می رود تا به طوفانی بنیان افکن تبدیل شود و سرانجام تمامی بساط سرکوب و شکنجه و زندان و اعدام این رژیم آزادی ستیز را در هم بپیچد و جنایتکاران را به سزای بخشی از اعمال خویش برساند.

"باش تا نفرین دوزخ از تو چه سازد" جلاد!



بود که در سال ۱۳۶۷ اعدام شده بودند. در بندر عباس نیز مقامات رژیم به بهانه جاده کنشی در حال قانونی ساختن انهدام قبر مبارزین انقلابی ای هستند که گورهای آنان در مجاورت محل احداث جاده قرار دارد. در شهر اراک نیز در دامنه کوه های موذر جایی که محل دفن یازده تن از کمونیستها و مبارزین به خون خفته در سال ۶۱ می باشد، هم اکنون مقامات حکومت جاده ای را تا مجاورت قبرهای آن عزیزان کشیده و در صدد تخریب آنها می باشند.

علاوه بر موارد فوق در سال ۹۶ در تهران نیز اخباری مبنی بر تلاش جلادان حکومت برای تخریب قطعه ۴۱ بهشت زهرا که محل دفن تعدادی از مخالفین و مبارزین اعدام شده در دهه ۶۰ است پخش شد؛ این قطعه در کنار قطعه ۲۳ بهشت زهرا قرار دارد که آرامگاه برخی از جانیختگان چریکهای فدایی خلق و مجاهدین دهه ۵۰ در مبارزه علیه رژیم تبهکار شاه می باشد.

گزارشات گوناگونی که تا کنون و در طول چهار دهه گذشته توسط بستگان اعدام شدگان و دوستداران آنها پخش شده بیانگر آن است که مزدوران جمهوری اسلامی از هیچ بی احترامی و حرمت شکنی ای در حق جنازه های مبارزین در خاک خفته و گورهای آنان نظیر شکستن سنگ قبرها، زبرو رو کردن و به هم ریختن خاک و بی حرمتی و بگپر و ببند خانواده ها و عزیزان این قربانیان و ... خودداری نکرده اند. در مقابل، در تمام طول این سالها تمامی خاورانها در سراسر کشور توسط خانواده های ستمدیده قربانیان، مردم آزادیخواه و "عابران خوب و ناشناس" دور از چشم سگان زنجیری حاکم گلباران شده و همین امر باعث هراس و خشم سران جمهوری اسلامی گشته است.

حکومت با بولدورزهایشان برای تغییر گورستان خاوران، برخی "استخوانها و سایر بقایای قربانیان، از جمله لباس، پتو و دیگر متعلقات آنها، در جریان خاکبرداری زیر و رو شد". و ننگ توصیف ناپذیر جنایت تاریخی حکومت بار دیگر در مقابل چشم همگان به نمایش درآمد. اما این اقدام تبهکارانه با اعتراض مردمی و خشم افکار عمومی عقیم ماند و در آن زمان ادامه نیافت. در ماه های خرداد و تیر ۱۳۸۸ نیز، بنا به گزارشات برخی از نهادهای "حقوق بشری" مامورین رژیم بار دیگر با هجوم برای تخریب خاوران "فصد محو آثار گورستان و تبدیل آن به پارک یا فضای سبز" کردند.

تعرض به گورهای بی نام و نشان هزاران تن از بهترین فرزندان این سرزمین که در دهه خونین ۶۰ به دست جلادان جمهوری اسلامی قتل عام شده و در "خاورانها" و به قول مزدوران رژیم "لعنت آبادها" و... بدون اطلاع به عزیزانشان دفن شدند تنها به تعرض به خاوران تهران محدود نشده است. نظیر همین برنامه با آهنگ متفاوت در مورد خاورانهای شهرهای دیگر نظیر اهواز، شیراز، بندر عباس، اراک و ... در حال اجراست.

واقعیت این است که سردمداران جمهوری اسلامی که برای سرکوب انقلاب مردمی سالهای ۵۶-۵۷ از طرف اربابان جهانی شان بر جان و مال مردم ما سلطه یافتند و از همان اولین روزهای روی کار آمدنشان ایران را به مسلخ کارگران و زحمتکشان و زنان و جوانان و خلقهای تحت ستم تبدیل نمودند، در سالهای اخیر با شورشهای متوالی گرسنگان و به صحنه آمدن نسلهای جوان مبارز روبرو بوده اند. حمله برای نابودی "خاورانها" یکی از تمهیدات رژیم در چارچوب مبارزه با امواج جدید انقلابی ست. جلادان می خواهند هر سند جنایت خویش و هر سمبل مبارزه و مقاومت مردمی که دلیلی برای تجمع و تشکل است را از بین ببرند. به همین دلیل است که مامورین جمهوری اسلامی در سراسر کشور و در هر کجا که که گوشه ای از اسناد جنایات این حکومت در قامت زنان و مردان آزادیخواه و در خاک خفته همچنان وجود دارد، به این محلها حمله برده و در صدد نابود کردن و تغییر آنها برآمده اند. نابودی خاورانهای شناخته شده و ناشناخته در نقاط مختلف کشور ما یک برنامه ضد انقلابی است.

در سال ۲۰۱۸ در اهواز گورهای جمعی اعدام شدگان در این شهر در عرض ۲۴ ساعت با خاک یکسان شد. این بخش از گورستان مدفن ۲۴ جسد زندانیان سیاسی زن و مرد دلیر

گفتگوی پیام فدایی با رفیق فریبرز سنجری در باره روزهای منتهی به قیام بهمن ۵۷ و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران (بخش پنجم)



کنند در نتیجه در گام اول ارتباط ها از طریق روابطی که افراد با حاشیه روابط ما ایجاد می کردند بر قرار می شد. یادم است که رفیق صبوری آن موقع ها می گفت که مصاحبه آنقدر نیرو آزاد کرده که ما امکان سازماندهی آنها نداریم.

پرسش: شما فقط از کردستان و مازندران نام بردید در بقیه مناطق و یا حوزه های دیگر چه فعالیتی کردید؟

پاسخ: روشن است که با توجه به نقش تهران در اوضاع سیاسی کشور می بایست به این شهر توجه خاص می شد. چون انبوهی کار در تهران وجود داشت که می بایست آنها را سازمان داد. رفیق صبوری قبل از دستگیری در زمان شاه، دانشجوی دانشکده علوم ارتباطات بود؛ به همین دلیل هم در همین زمانها تعدادی از دانشجویان این دانشکده از وی برای سخنرانی در این دانشکده دعوت کردند که وی نیز پذیرفت. در این جلسه رفیق صبوری در معرفی خود گفت من چریک فدایی خلق هستم اما با کسانی که تحت همین نام ستاد زده اند هیچ ارتباطی ندارم. سخنرانی وی که با جمله ای از مارکس در کتاب هیجدهم برومر لئوی بناپارت (گل همین جاست همین جا برقص) تمام شد با استقبال حضار که بیشتر هم دانشجویان آن دانشکده بودند مواجه گردید و خود زمینه ای شد تا بعدا تعدادی از آنها از وی بخواهند که برای آنها کلاس آموزشی برگزار کند که وی نیز این پیشنهاد را پذیرفت و تا مدتی در این دانشکده کلاس آموزشی داشت. بنابراین رفیق صبوری جدا از کلاس آموزشی که در دانشکده ارتباطات داشت که بیشتر اعضای این کلاس بعدا از هواداران تشکیلات نو ساخته ما شدند، در تهران پاسخگویی به یک سری روابط را بر عهده داشت. رفیق صبوری همچنین در آن زمانها در پاسخ به انتقاداتی که در رابطه با مواضع مطرح شده در مصاحبه مطرح

و مسئولیتها چگونه تقسیم شده بود؟

رفیق فریبرز سنجری: در مورد مرکزیت تشکل جدید فکر کنم قبلا گفته ام. رفقا اشرف دهقانی، محمد حرمتی پور، رحیم کریمیان، عبدالرحیم صبوری و من اعضای مرکزیت تشکل جدید بودیم که در عمل مورد تأیید همه رفقا قرار داشتند. این جمع در اولین تصمیمات خود با توجه به این واقعیت که مبارزه مسلحانه توده ای در کردستان جاری بود و خلق کرد مسلح، بخش هایی از کردستان را از نیرو های سرکوب آزاد کرده بود، تصمیم گرفت که رفقای را به کردستان بفرستد تا هم در حد امکان در جنبش خلق شرکت کنند و هم برای آینده مبارزه مان وضع آنجا را بطور عینی دیده و بررسی کنند. به همین منظور هم تعدادی از رفقا تحت مسئولیت رفیق حرمتی پور به کردستان اعزام شدند و در عمل و به تدریج شاخه کردستان تشکیلات نو پا را شکل دادند. از سوی دیگر با توجه به محبوبیت برخی رفقا به عنوان زندانیان سیاسی رژیم شاه در مازندران بویژه در بابل و ساری تصمیم گرفته شد که فعالیتها استان مازندران تحت مسئولیت رفیق رحیم کریمیان قرار گیرد که هم خودش اهل ساری بود و هم روابط گسترده ای در آنجا داشت و بر این اساس هم همانطور که قبلا گفتم به ابتکار خودش در آن شهر یک ستاد برپا کرده بود.

پس از چاپ "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" ما با موقعیت جدیدی مواجه شدیم یعنی عملا انتشار این مصاحبه نقش اعلام موجودیت تشکیلات جدید را پیدا کرد. در واقع این مصاحبه توجه خیلی از هواداران سازمان را به خود جلب کرده بود و با توجه به اینکه ما ستاد یا مرکز علنی نداشتیم که کسانی که خواهان ارتباط می باشند بتوانند به آنجا مراجعه

توضیح پیام فدایی:

با اوج گیری انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ که آزادی زندانیان سیاسی در جریان آن، یکی از خواستههای توده های میلیونن پیاخته بود، رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که زیر ضربات انقلاب، آخرین نفس های خود را می کشید، مجبور به تن دادن به خواست انقلاب و آزادی زندانیان سیاسی از زندانهای سراسر کشور گشت. در ۲۰ دی ماه سال ۱۳۵۷ آخرین دسته از زندانیان سیاسی از سپاهچالهای رژیم شاه آزاد گشتند. به همین مناسبت گفتگونی ترتیب داده ایم با رفیق فریبرز سنجری که در آن سال جزء آخرین دسته زندانیان سیاسی بود که از زندان آزاد شدند. در این گفتگو به این واقعه و سیر پر شتاب رویداد ها در آن روزهای پر خروش انقلاب می پردازیم و به خصوص تلاشمان این است که برای روشنی افکندن بر گوشه ای از تاریخ پر فراز و نشیب آن دوره به ویژه برای نسل جوان، از چرایی و چگونگی جدایی رفقای معتقد به نظرات اولیه چریکهای فدایی خلق - که با نام رفیق مسعود احمدزاده شناخته می شود - از سازمان چریکهای فدایی خلق بعد از قیام بهمن جویا شویم و به خصوص دید واقعی تری از چگونگی تشکیل مجدد چریکهای فدایی خلق ایران و روندی که طی کرد، به دست آوریم.

پیام فدایی: بگذارید بحث مربوط به نظرات و مواضع اپورتونیستها را بگذاریم برای بعد و سوال کنیم که وقتی به روابط طرفداران نظرات رفیق احمدزاده شکل دادید وضعیت تشکیلاتی چگونه بود. چه کسانی در مرکزیت تشکیلات جدید قرار داشتند

طیفی روبرو بودیم که از نظرات رفیق احمدزاده پشتیبانی می کردند. بطور طبیعی به دنبال سقوط رژیم شاه از این طیف تعدادی به ایران برگشته بودند که با انتشار "مصاحبه" خواهان ارتباط با تشکیلات جدید بودند. البته باید اشاره کنم که برخی از اینها را رفقا اشرف و حرمتی پور از همان خارج از کشور می شناختند. در میان هوادارانی که از خارج آمده بودند دو دسته برجستگی بیشتری داشتند. یک دسته که از آمریکا آمده بودند و به بچه های واشنگتن معروف بودند که نام مسئولشان محمود بود. دسته دیگر هم از رفقای هوادار در آلمان با مسئولیت جابر شناخته می شدند. این دو دسته هر دو در تهران ارتباط گرفتند و هر دو اکپ در ابتدا در ارتباط با رفیق صبوری قرار داشتند. البته در جلساتی که با رفقای آلمان بر گزار می شد رفیقمان سهراب دخالت داشت و در جلسات رفقای آمریکا گاه من هم حضور داشتم. از ویژگی این روابط مخالفت شدید این دو اکپ با همدیگر بود که به دلیل تاریخ و شناختی که از هم در خارج از کشور داشتند اصلاً با هم سازگار نبودند. پس از چندین جلسه و تا حدی کسب شناخت از آنها، ما هر دو اکپ را به عنوان هواداران تشکیلات دانسته و شروع به سازماندهی آنها کردیم. از اکپ آلمان چند نفری در بخش انتشارات قرار گرفتند که مستقیماً با من در ارتباط بودند. البته هر کدام از این رفقا همفکران و دوستان و اقوامی داشتند که می بایست با بررسی موقعیت ویژه شان جایگاه آنها هم در ارتباط با ما روشن می شد، امری که تا حدی زمان می برد اما به هر حال می بایست انجام شود. اتفاقاً از میان این روابط رفقای کاری و با امکانی در ارتباط با تشکیلات ما قرار گرفتند. این را هم باید اضافه کنم که هر چه شرایط جامعه به سمت اختناق عریان پیش می رفت که امر اجتناب ناپذیری بود در نیرو هائی که از خارج آمده بودند تردید برای ماندن در ایران و کار کردن بیشتر می شد. بطوری که از اکپ آمریکا به جز یکی دو نفر بقیه خیلی زود ایران را ترک کردند و به آمریکا باز گشتند.

پرسش: بگذارید حالا که از تغییر فضای جامعه صحبت شد، فضای این بخش از صحبت ها را عجالتاً با این سوال تغییر دهیم که ما وقتی خاطرات زندانیانی که از زندانهای شاه آزاد شدند را مطالعه می کنیم اشتیاق آنها به سفر و دیدن مناطق مختلف بعد از آزادی را بروشنی می توانیم در آنها ببینیم. اما از قرار شما پس از آزادی از زندان یا چنین اشتیاقی نداشتند و یا آنچنان درگیر فعالیت تشکیلاتی بودید که جایی نرفتید؟

پاسخ: اتفاقاً من هم بسیار اشتیاق داشتم که به نقاط مختلف ایران سفر کنم. در زندان هم که بودیم وقتی با رفقای دیگر گپ می زدیم و هر کس آرزوئی را بیان

پس از چاپ "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی"، انتشار این مصاحبه نقش اعلام موجودیت تشکیلات جدید را پیدا کرد. در واقع این مصاحبه توجه خیلی از هواداران سازمان را به خود جلب کرده بود و با توجه به اینکه ما ستاد با مرکز علنی نداشتیم در نتیجه در گام اول ارتباط ها از طریق روابطی که افراد با حاشیه روابط ما ایجاد می کردند بر قرار می شد. یادم است که رفیق صبوری آن موقع ها می گفت که مصاحبه آنقدر نیرو آزاد کرده که ما امکان سازماندهی آنرا نداریم... رفیق صبوری همچنین در آن زمانها در پاسخ به انتقاداتی که در رابطه با مواضع مطرح شده در مصاحبه مطرح می شد در دفاع از مصاحبه جزوه "نگاهی به: (مصاحبه رفیق اشرف دهقانی)" را نوشت و در آن تاکید کرد که "در پس ایده های آن آتش سرخ روح مارکسیسم- لنینیسم زبانه می کشد".

که به تدریج گسترده شده و به شکل های مختلف ارتباط می گرفتند.

پرسش: برای اینکه تصویر زنده تری از روابط آن زمان تشکیلات نوپا ارائه شود کمی از کسانی که با شما ارتباط گرفتند بگوئید. اینکه از چه طیف هایی بودند؟

پاسخ: بعد از انتشار "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" امر انشقاق در سازمان بزرگ چریکهای فدائی خلق ایران و جدایی طرفداران خط رفیق احمد زاده از آن سازمان علنی شد و خیلی از هواداران و دوستداران چریکهای فدائی خلق که از خط انقلابی اولیه سازمان اطلاع و آنرا قبول داشتند بطور طبیعی در جستجوی ارتباط بر آمدند. همانطور که گفتم چون ما مرکز علنی نداشتیم آنها از طریق حاشیه روابط ما ارتباط می گرفتند، چه بصورت فردی و چه بصورت جمعی که با هم همفکری داشتند. در واقع از تمام استانها درخواست هائی جهت ایجاد ارتباط با تشکیلات می رسید که می بایست ارتباط با آنها را سازمان داد که خوب ما هم به همه آنها پاسخ می دادیم و البته کار خیلی سنگینی هم بود. طیفی هم بود که قبلاً در خارج از کشور فعالیت می کردند. باید دانست که در آذر ماه سال ۱۳۵۶ مرکزیت سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با انتشار نشریه شماره ۳ "پیام دانشجو" اعلام کرده بود که سازمان دیگر به مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک اعتقاد ندارد و حال به نظرات بیژن جزنی اعتقاد پیدا کرده است. با این مرزبندی یک شکاف علنی بین طرفداران خط احمدزاده با جزنی در خارج از کشور صورت گرفته بود. متعاقب نشریه پیام دانشجو در پاسخ به تغییر خط و نظر در سازمان، کتاب "در باره شرایط عینی انقلاب" توسط رفقا اشرف دهقانی و محمد حرمتی پور در آبان سال ۵۷ در خارج منتشر شده بود. بر این اساس در صفوف هواداران سازمان در خارج از کشور با

می شد در دفاع از مصاحبه جزوه "نگاهی به: (مصاحبه رفیق اشرف دهقانی)" را نوشت و در آن تاکید کرد که "در پس ایده های آن آتش سرخ روح مارکسیسم- لنینیسم زبانه می کشد". این نوشته رفیق صبوری از جمله اولین نوشتجات منتشر شده در آن زمان از طرف ما بود. رفیق اشرف هم قرار شده بود که در توضیح تئوری مبارزه مسلحانه مطلبی بنویسد که این کار را کرد و با دخالت دادن ملاحظات رفقا به صورت یک کتاب تحت عنوان "در باره تئوری مبارزه مسلحانه" در مرداد ۱۳۵۸ منتشر شد. در ضمن رفیق اشرف با یکی دو تن از رفقای که از قبل می شناخت ارتباط داشت و سعی می کرد از نظرات آنها در رابطه با شرایط جدید مطلع شده و نظرات خودش را هم به آنها منتقل کند. اما بخشی از وقت او در ارتباط با یک رفیق کارگر می گذشت. رفیق اشرف در زمانی که به ستاد سازمان رفت و آمد داشت در نزدیکی های ستاد با یک کارگر جوان آشنا شده بود. تداوم ارتباط با این کارگر و آموزش وی با ایده های چریکهای فدائی خلق توسط رفیق اشرف منجر به آن شد که او بعداً یکی از اعضای تشکل نوپای ما -چریکهای فدائی خلق- گردید. این رفیق کارگر، اسد رفیعیان بود. ارتباط با رفیق کارگر اسد نه تنها به رفیق اشرف امکان ارتباط گیری با برخی دیگر از کارگران در تهران را داد بلکه این ارتباط منجر به آن شد که رفیق اسد بتواند با بهره گیری از رهنمودهای رفیق اشرف نقش انقلابی بارزی در خانه کارگر تهران ایفاء نماید. همه کارگران و نیروهای مبارزی که در آن مقطع در خانه کارگر حضور داشتند اسد کارگر را به عنوان کارگری پرشور و سخنوری برجسته و دارای مواضع رادیکال و انقلابی می شناختند. او با خلاقیت های خاص خود به تنهایی در مقابل نیروهای سازشکاری که عمدتاً به نام سازمان چریکهای فدائی خلق ایران سخن می گفتند، قد علم کرده و توانسته بود کارگران حقیقت جو را به طرف خود جلب نماید. بعداً برای پیشبرد هرچه سازمان یافته تر کار در میان کارگران هسته ای مرکب از رفقا اسد رفیعیان، اشرف دهقانی و هادی کابلی تشکیل شد. در این دوره همچنین از بیژن هیومن پور خواسته بودیم که با توجه به هجوم همه جانبه اپورتونیستها به تئوری مبارزه مسلحانه مطلبی در دفاع از این تئوری و اثبات نادرستی تحلیل های اپورتونیستی تهیه کند. او این کار را کرد و نوشته وی بصورت کتابی تحت عنوان "مبارزه مسلحانه و اپورتونیستها" در مرداد ۱۳۵۸ منتشر شد.

یکسری کارها هم به عهده من بود. از جمع و جور کردن رفقای که خواهان ارتباط با ما بودند تا سازماندهی یک بخش انتشارات برای تشکیلات و همچنین حل تدارکات مورد نیاز رفقا در کردستان و رسیدگی به کارهای شهرستانهای دیگر

بود و ظاهراً همان سازمانی بود که برای اولین بار در نشریه نبرد خلق به این مادر انقلابی نام "رفیق مادر" داده بود، نه تنها به مبارزات و مقاومت او ارج نهاد بلکه در شرایطی که وی پس از آزادی از زندان نه پول و نه مسکنی داشت، او را به حال خود رها کرده بود. گفتنی است که پس از وصل ارتباط رفیق مادر با رفیق اشرف، او در همان جلسه اول اعتراض کرده بود که چرا ما زودتر با او تماس نگرفته بودیم و گفته بود که سازمان اپورتونیست شده و شما باید زودتر با من ارتباط می گرفتید. پس از آن چند بار من همراه با رفیق اشرف به دیدن رفیق مادر رفیق رفیق و بعد از آن که توانستیم به تشکیلات نوپای خود سر و سامان بدهیم رفیق مادر هم در یکی از پایگاه های سازمان در تهران سازماندهی شد. بعد ها که رفقای مازندران شروع به انتشار "خبرنامه مازندران" نمودند رفیق مادر نیز برای کمک به کار انتشارات به مازندران اعزام شد.

یکی دیگر از موردهای ارتباط گیری، تماس با زنده یاد رفیق یحیی رحیمی بود که از چهره های مقاوم زندان بود و آنطور که گفته می شد در زندان از طرفداران رفیق احمدزاده بود. او خواسته بود ما را ببیند. فراری با او ترتیب داده شد و من و بهروز(عبدالرحیم صوری) به دیدارش رفیقیم. محل قرارمان اطراف خیابان آذربایجان در تهران بود. در این دیدار اتفاق جالبی هم افتاد که بعداً برایتان تعریف می کنم. به طور طبیعی بحث بر سر وضعیت سازمان و چرایی جدایی ما از آن بود. تا جایی که خاطریم هست رفیق یحیی هنوز ارتباطاتی با سازمان داشت اما معلوم بود که از عدم ارائه تحلیل از شرایط جدید و عدم موضع گیری در مورد رژیم حاکم و برخورد های اپورتونیستی دست اندرکاران سازمان شناخت به دست آورده بود. البته او صحبت خاصی در این مورد نکرد ولی وقتیکه ما شناخت خودمان از دار و دسته حاکم بر سازمان را برایش توضیح دادیم نه تنها مخالفتی نکرد بلکه از موضع تأیید برخورد کرد. وی مصاحبه را دیده و خوانده بود و در این زمینه هم پرسش هایی داشت و اگر چه اصل مطب مندرج در آن را قبول داشت ولی با برخی موارد توافق نداشت. ما سعی کردیم که خطوط فکری خودمان که در مصاحبه اعلام شده بود را برایش تشریح کنیم ولی او با اینکه سازشکاری های سازمان را قبول نداشت با نظرات و مواضع ما هم یکسانی نشان نداد و به هر حال این دیدار به وحدت منجر نشد. بعدها وی با نزدیکان فکریش به مبارزه علیه جمهوری اسلامی ادامه داد. متأسفانه یحیی که یکی از مقاومترین رفقا در زندانهای شاه بود، در تیر ماه سال ۶۰ توسط پاسداران سیاهی دستگیر و پس از

رفیق اشرف با یکی دو تن از رفقای که از قبل می شناخت ارتباط داشت و سعی می کرد از نظرات آنها در رابطه با شرایط جدید مطلع شده و نظرات خودش را هم به آنها منتقل کند. بخشی از وقت او در ارتباط با یک رفیق کارگر می گذشت. وی در زمانی که به ستاد سازمان رفت و آمد داشت در نزدیکی های ستاد با یک کارگر جوان آشنا شده بود. تداوم ارتباط با این کارگر و آموزش وی با ایده های چریکهای فدائی خلق توسط رفیق اشرف منجر به آن شد که او بعداً یکی از اعضای تشکل نوپای ما گردید. این رفیق کارگر، اسد رفیعیان بود. ارتباط با رفیق کارگر اسد نه تنها به رفیق اشرف امکان ارتباط گیری با برخی دیگر از کارگران در تهران را داد بلکه این ارتباط منجر به آن شد که رفیق اسد بتواند نقش انقلابی بارزی در خانه کارگر تهران ایفاء نماید.

جمهوری اسلامی برای آنها توضیح داده و روشن کردند که بعید است این رژیم با توجه به گرایش چپ انقلابیون ظفار از آنها حمایت کند. همچنین در باره بالا گرفتن گرایش به تشکیل حزب در سازمانهای چپ ایران بدون پشتیبانی از مبارزه مسلحانه توده ها علیه رژیم و شرکت در این مبارزه و کوشش در سازماندهی مسلح توده ها صحبت شد. رفقای ظفار با صحبت های ما توافق داشتند و حق را به توده های مسلح می دادند که بی شک برای دست یابی به حقوقشان دست به اسلحه برده بودند. برای من این سفر بسیار خوب و دلنشین بود که در آن همه چیز بود، از دیدن مادر و دیگر اعضای خانواده رفیق شهید مان داداشی گرفته تا مصاحبت با رهبران جنبش ظفار و تا دیدن مناظر بی نظیر جنگل های مازندران و حس آرامش در کنار رفقای انقلابی. در مدتی که هنوز جمهوری اسلامی نتوانسته بود فضای اختناق و بگیر و ببند را بر جامعه مستولی کند، سفر های دیگری هم داشتم که در موقعیتی دیگر به آنها می پردازم.

پرسش: پس برگردیم به تلاش هایمان برای ارتباط گیری با مبارزین در جامعه، آیا موارد خاصی در این رابطه هست که بخواهید راجع به آن صحبت کنید؟

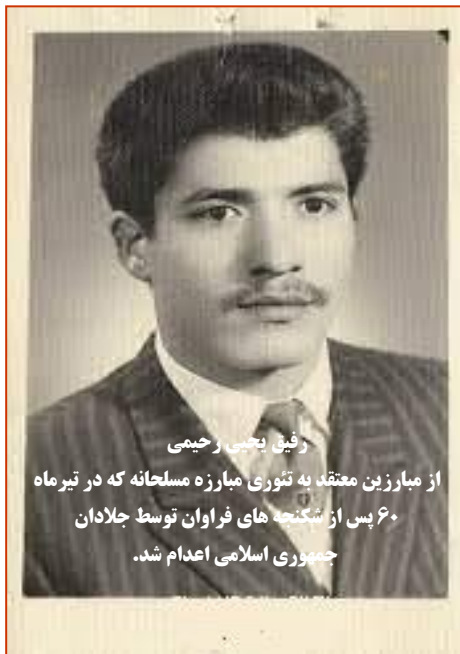
پاسخ: یکی از ارتباطاتی که آن زمان برقرار شد رابطه با رفیق مادر (فاطمه سعیدی - شایگان) بود که از طریق رفیق اشرف صورت گرفت. مادر شایگان دارای مواضع رادیکال بود و همچنان به تئوری مبارزه مسلحانه اعتقاد داشت و به ارزش های گذشته پایبند بود. متأسفانه او پس از آزادی از زندان با کم توجهی رهبران سازشکار سازمان مواجه شده بود. رفیق مادر در سال ۵۲ با همه دار و ندارش به سازمان پیوسته بود و پس از دستگیری هم علیرغم شکنجه های زیاد و مداومی که دیده بود قهرمانانه از آرمانهایش دفاع کرده بود. اما متأسفانه سازمانی که نام چریکهای فدائی خلق ایران را بر خود نهاده

می کرد من همواره می گفتم که یکی از آرزوهایم رفتن به قله توچال در کوه های شمال تهران است. چون قبل از دستگیری خاطرات زیادی از آن کوه ها و رفقای که با هم به آن قله می رفتیم داشتم. متأسفانه بعد از آزادی از زندان جریان امور طوری پیش رفت که هیچ وقت امکان رفتن به قله توچال برایم پیش نیامد. البته این را هم بگویم که در پاسخ به اجرای وظایف و تشکیلاتی گاه مسافرت هایی پیش می آمد که خیلی هم جالب بودند. مثلاً در همان بهار و یا اوائل تابستان ۵۸ دو تن از رهبران جنبش آزادیبخش ظفار آمده بودند به ایران تا با رژیم جانشین رژیم شاه تماس بگیرند و احتمالاً کمک هایی هم درخواست کنند. آنها فکر می کردند چون رژیم شاه علیه نیروهای انقلابی ظفار بود و ارتش را برای سرکوب آنها فرستاده بود حتماً جانشینان شاه که در همه جا به عنوان حاصل انقلاب معرفی می شدند منطقاً به آنها کمک خواهند کرد. این رهبران جنبش انقلابی ظفار با توجه به ارتباطاتی که در گذشته با رفقا حرمتی پور و اشرف دهقانی داشتند چند روزی هم مهمان ما بودند. آنها مایل بودند که خانواده رفیق محمد علی خسروی اردبیلی که در بین رفقا به "داداشی" معروف بود و در ظفار به شهادت رسیده بود را ببیند. ما هم می خواستیم از این فرصت استفاده کرده و در همبستگی با مبارزات مردم مبارز ظفار نهایت مهمان نوازی را در مورد آنان انجام دهیم. بر این اساس همگی عازم شهر بابل شدیم. می خواستیم ابتدا آنها را به خانه رفیق خسروی اردبیلی ببریم و بعد با هم به یک منطقه جنگلی در شمال برویم.

ترتیب رفتن به خانه رفیق خسروی را رفیق حرمتی پور داد و ما همگی به دیدن مادر آن رفیق رفیقیم. او و دیگر اعضای خانواده از دیدن رهبران جنبش ظفار و یاران فرزندش بسیار خوشحال شدند. در این سفر رفیق اشرف چند تکه از وسایل رفیق داداشی را که در تمام این سالها به عنوان یادگارهای رفیق داداشی حفظ کرده بود را همراه خود آورده بود و آنها را به مادر رفیق داد که باعث شکل گیری صحنه احساساتی عجیبی شد که توصیفش در قلم نمی گنجد. در فرصت دیگری مهمانانمان را به یک پارک جنگلی بردیم. منطقه بسیار سرسبز و زیبایی بود. برای خود من دیدن آنهمه سرسبزی و زیبایی تازگی داشت و اولین بار بود که چنین طبیعتی را می دیدم. برای رهبران جنبش ظفار هم منطقه به گفته خودشان رؤیائی و همچون افسانه جلوه می کرد. این رفقا وقتی جنگل های مازندران را دیدند با حسرتی تمام در باره تفاوت مبارزه چریکی در این جنگل ها با شرایط طبیعی مبارزه مسلحانه خودشان که بیشتر در صحرا بود صحبت می کردند. در فاصله ای که رهبران ظفار مهمان ما بودند رفقا در رابطه با ماهیت رژیم

وقتی به خانه بازگشتیم و مبلغ داخل پاکت را شمردیم ده هزار تومان داخل پاکت بود. حالا این مبلغ اهدائی یک فرد را مقایسه کنید با مبلغی که رهبری سازمان وقتی که ما خواهان امکانات شدیم در اختیار ما گذاشت. البته باید تاکید کنم که وقتی مساله حرکت مستقل ما در جامعه کمی جا افتاد کمک های مردمی به ما گسترده تر شد و روز به روز بیشتر شد. به واقع بدون کمک های مردمی کار مبارزاتی ما نمی توانست با موفقیت پیش برود.

مورد دومی که باز هم مایلیم اینجا طرح کنیم به موضوعی برمی گردد که در همه این سالها همواره در ذهن خود دارم و به عنوان یک تجربه منفی برایم باقی مانده است. این مورد مربوط به پیغامی است که از طرف روزنامه آیندگان برای ما فرستاده شده بود. من در زندان عادل آباد شیراز با فیروز گوران که در ارتباط با ساکا دستگیر شده بود هم بند و آشنا بودم. فیروز از مسئولین روزنامه آیندگان شده بود که یکی از روزنامه های رادیکال و پرتیراژ آن دوره بود. او پیغام داده بود که می خواهد جزوه مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی را در آیندگان درج کند. اما می خواست مرا ببیند تا مطمئن شود که این کار با رضایت ما انجام می شود. من پس از مشورت با رفقا به دفتر روزنامه آیندگان رفتم و وقتی فیروز گوران قصدش را مطرح کرد من از او خواهش کردم که این کار را نکند. این یک کار اشتباهی بود که ما انجام دادیم. چون پخش آن مصاحبه در روزنامه آیندگان باعث تکثیر خیلی وسیع تر این اثر می شد. اما در آن زمان ما فکر می کردیم که ممکن است چاپ این اثر در یک روزنامه، بهانه ای به دست اپورتونیستهای رخنه کرده در سازمان بدهد و آنها دست به جو سازی علیه ما و منحرف کردن ذهن هواداران سازمان به سمت مسائل فرعی نمایند. یعنی به شاننازی که در آن تخصص داشتند مبادرت کنند. ما در تجربه دیده بودیم که آنها برای نپرداختن به مسائل اصلی همیشه موارد فرعی را برجسته می کنند. خلاصه فیروز با توجه به خواست ما از چاپ مصاحبه در آیندگان صرف نظر کرد. اما بعد ها همیشه این مورد در ذهن من به عنوان یکی از اشتباهات ما و خودم باقی ماند و هرگز فراموشم نمی شود. در واقع با توجه به امکانات محدود ما، این فرصت خیلی خوبی بود که تحلیل ها و مواضع ما به این وسیله در سطح وسیع تری به دست مردم برسد. متأسفانه چندی بعد یعنی در ۱۶ مرداد ماه ۵۸ ارادل و اوباش حکومتی که به مطبوعات حمله می کردند، روزنامه آیندگان را مورد یورش قرار دادند و آیندگان توقیف و تعدادی از کارکنانش بازداشت شدند.



رفیق یحیی رحیمی
از مبارزین معتقد به تئوری مبارزه مسلحانه که در تیرماه ۶۰ پس از شکنجه های فراوان توسط جلالان جمهوری اسلامی اعدام شد.

کمیذا؟ اگر هست خوشحال می شویم که بگوئید.

پاسخ: با توجه به شرایط آن دوران طبیعتاً مسائل زیادی وجود دارد که می شود در باره اش صحبت کرد. اما دو مورد هست که مایلیم قبل از هر موضوع دیگری در مورد آنها بگویم. همانطور که قبلاً گفتم ما وقتی فعالیت جدید خودمان را در تشکیل چریکهای فدائی خلق شروع کردیم امکانات خیلی محدودی داشتیم مثلاً از نظر مالی شدیداً در مصیقه بودیم. علاوه بر نیازهای مختلف برای پیشبرد مبارزه، در قدم اول می بایست خانه های تشکیلاتی تهیه می کردیم که برای این امر نیاز به پول بود، و یا وسائل انتشارات و چاپ و نشر آثار تشکیلات به امکاناتی نیاز داشت که در دسترس نبود. در چنین اوضاعی یکی از کتابفروشی های اطراف دانشگاه تهران خبر داد که کتاب حماسه مقاومت را در تیراژ زیاد چاپ و پخش کرده و حالا قصد دارد از سود به دست آمده حق تالیف به نویسنده بدهد. خبر جالبی بود. ما هیچوقت به ذهنمان هم خطور نمی کرد که ناشری یا کتابفروشی ای چنین اقدامی بکند. در آن زمان ناشرین مختلف در سراسر ایران کتاب حماسه مقاومت را چاپ و به فروش می رساندند. این برخورد کتابفروش مزبور قابل تقدیر بود و در شرایطی که ما قرار گرفته بودیم، پولی که او می خواست به ما بدهد کمکی بود که ما به آن احتیاج داشتیم. من با رفیق اشرف به کتاب فروشی مزبور رفتم. صاحب کتابفروشی مرا شناخت و پس از احوال پرسسی و صحبتی کوتاه بدون اینکه ما حرفی زده باشیم خودش پیغامی که فرستاده بود را شفاهاً توضیح داد و یک پاکت تحویل ما داد. ما از او تشکر کردیم و واقعاً هم به خاطر برخورد مسئولانه اش و هم به این دلیل که کار او در آن شرایط کمک خوبی به تشکیل نوپای ما بود، سپاسگزارش بودیم. متأسفانه نام صاحب کتابخانه را بطور دقیق به یاد نمی آورم. انسان های خوب کم نیستند.

شکنجه های وحشیانه دژخیمان جمهوری اسلامی توسط آنها تیرباران شد.

پرسش: یادش گرامی باد! این رژیم پلید که یکی از اصلی ترین وظایفش در آن مقطع سرکوب انقلاب بود، بسیاری از مبارزین را که از زندان های رژیم جنایتکار شاه رها شده بودند دوباره دستگیر کرد و بی رحمانه به شهادت رساند. موردی از خاطره نان در دیدار با یحیی رحیمی را ذکر کردید، اما نکفید اتفاقی که در آن دیدار افتاد چه بود؟

پاسخ: بله همانطور که قبلاً گفتم قرار ما با یحیی در اطراف خیابان آذربایجان تهران بود. پس از دیدن وی سه نفری مدتی در خیابانهای آن محل قدم زده و صحبت کردیم. چون وقت نهار شده بود تصمیم گرفتیم که به غذا فروشی برویم تا هم کمی بنشینیم و هم نهار بخوریم. در یکی از خیابانها یک چلوکبابی دیدیم و ما به آنجا رفتیم. داشتیم غذا می خوردیم که یکی از نگهبانان اوین به نام گلپایگانی ما را دید و شناخت. یحیی عینک دودی زده بود که مثلاً کسی او را نشناسد اما نگهبان مزبور هر سه ما را شناخت و آمد پیش ما. او با اصرار از ما و به خصوص از یحیی می خواست که به محل کارش برویم و به مسئولین محل کارش بگوئیم که در زمانی که او در اوین نگهبان بوده زندانیان را اذیت نمی کرد. این نگهبان که در اوین وی را گلپایگانی صدا می زدند حال در یک بنگاه معاملات ماشین کار می کرد و معلوم شد که همکاریانش در آن بنگاه معاملاتی متوجه شده بودند که وی در دوران شاه با ساواک ارتباط داشته و به همین خاطر از ما می خواست که آن همکاریان را متقاعد کنیم که وی علیه زندانیان سیاسی کاری نکرده بود. وضعیت خاصی پیش آمده بود. از یک طرف ما او را به عنوان یکی از مهره های مرتبط با ساواک جنایتکار در مقابل خود می دیدیم که می بایست با وی گلاویز شده و حق اش را کف دستش می گذاشتیم و از طرف دیگر با شناختی که هر سه ما از رژیم جدید یعنی همین جمهوری اسلامی داشتیم نمی خواستیم کاری صورت بگیرد که سر و کارمان به کمیته که ارگان تازه برپا شده این رژیم بود بکشد. تنها می بایست او را به گونه ای از خود دور کنیم. بالاخره با سخنانی به او فهماندیم که فعلاً در حال غذا خوردن هستیم و او از آنجا رفت. بعد از نهار که بسرعت تمام شد محل را ترک کردیم. این حادثه به نوبه خود بیانگر شرایطی است که زندانیان انقلابی آزاد شده از زندان های رژیم شاه با روی کار آمدن یک رژیم مرتجع و جنایتکار دیگر با آن روبرو بودند.

پرسش: قبل از اینکه پرسش های دیگر را طرح کنیم بگذارید بپرسم که آیا در رابطه با جو و شرایطی که در آن زمان وجود داشت مواردی هست که خودتان بخواهید به آنها اشاره

جدی با خواست توده ها و خونهای که برای سرنگونی رژیم شاه با قانون اساسی اش ریخته شده بود قرار داشت.

متاسفانه با اشاعه اپورتونیسیم بر جنبش کمونیستی و بر رهبری بزرگترین سازمان سیاسی آن دوره یعنی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران جو سازشکاری و مماشات طلبی که خاص نیروهای خرده بورژوازی است باعث شد که بیشتر نیروهای سیاسی به رغم دیدن چنان دغلكاری از طرف جمهوری اسلامی به ساز آن رژیم برقصند و در بالماسکه انتخابات مجلس خبرگان که همچون همه به اصطلاح انتخابات تا کنونی جمهوری اسلامی همه چیزش توسط خودشان از قبل تعیین شده بود شرکت کنند. این نیروهای سازشکار و اپورتونیسست کسانی را از میان خودشان به عنوان نماینده برای مجلس خبرگان این رژیم وابسته به امپریالیسم انتخاب نمودند که صد البته به مجلس خبرگان ارتجاع حاکم راه نیافتند. در مورد اپورتونیسستهای حاکم بر سازمان فدائی، آنها با برگزاری یک تجمع بزرگ ضمن چند انتقاد آبیکی در رابطه با تغییر مجلس موسسان به خبرگان با این ادعای مضحک که ما همیشه در کنار مردم خواهیم بود از شرکت در این بالماسکه سخن گفته و مماشات خود با رژیم مرتجع حاکم را توجیه نمودند. موضع ما در تقابل با این موضع سازمان و همه نیروهای سازشکار و اپورتونیسست جنبش قرار داشت. ما در سوم مرداد ۵۸ اعلامیه ای تحت عنوان "شرکت در مجلس «خبرگان» فریب توده هاست" صادر کردیم و نام "چریکهای فدایی خلق ایران" را زیر آن قرار دادیم. این اولین بار بود که ما با این نام موضع گیری می کردیم. یک هفته بعد یعنی به تاریخ ۱۰ مرداد ۵۸ هم جزوه ای منتشر کردیم به نام "چرا شرکت در مجلس «خبرگان» فریب توده هاست" که در باره مجلس خبرگان و روش جمهوری اسلامی در این رابطه روشنگری نمودیم. به هر حال در پاسخ شما باید تاکید کنم که بعد از اعلام موضع در مورد مجلس خبرگان و از آن تاریخ به بعد ما همه جا با این نام تشکیلات خود را به مردم و جنبش معرفی کرده ایم.

پرسش: این موضع گیری شما چه عکس العملی در جامعه داشت؟

پاسخ: با این که ما امکانات محدودی برای پخش نظراتمان را داشتیم ولی این موضع گیری توجه افراد زیادی را به طرف ما جلب نمود. تأثیر پخش نظرات ما به حدی بود که چند روز بعد از انتشار جزوه ای از طرف ما در افشای مجلس خبرگان، دست اندرکاران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران اطلاعیه ای دادند که در نشریه کار شماره ۲۶ (به تاریخ ۱۸ مرداد ۵۸) درج شد. در آن اطلاعیه آنها خطاب به هواداران خود و البته در واقع برای اطمینان دادن به دولت حاکم توضیح دادند که جزواتی که به امضای "چریکهای فدائی خلق" توسط

در رابطه با مجلس خبرگان توضیح بدهم که جمهوری اسلامی که در به اصطلاح رفراوندم تقلبی ۱۲ فروردین ۵۸ به خودش رسمیت داده بود و با شارلاتان بازی تمام مدعی بود که بیش از ۹۸ درصد مردم به جمهوری اسلامی رای داده اند. آنها چنین تبلیغ می کردند که بزودی مجلس موسسان جهت تأیید قانون اساسی تشکیل شده و با رای مردم پایه های سیستم جدید یعنی جمهوری اسلامی بنیان گذاشته می شود. در آن رفراوندم فریبکارانه از شرکت کننده خواسته شده بود که بین رژیم شاه که مردم علیه اش انقلاب کرده و شاه را فراری داده بودند و جمهوری اسلامی که هیچ چیزش برای مردم روشن نبود یکی را "انتخاب" کنند! هنوز هم مرکب رای ها خشک نشده بود که دسته های حزب الهی به تجمعات سازمانهای سیاسی حمله کرده و شعار می دادند "یک درصدی" حق نظر ندارند! در حالیکه اتفاقاً بخش بزرگی از جمعیت ایران آشکارا به جمهوری اسلامی رای نداده بودند. علاوه بر توده های آگاه در سراسر ایران، به طور مشخص مردم سراسر کردستان و ترکمن صحرا و خیلی از مناطق ملی و سنی نشین کشور از رای دادن امتناع کرده بودند. در چنین جوی و آشکار شدن رسوائی دار و دسته خمینی و فریبکارانه بودن رفراوندم باعث شده بود که قریب به اتفاق نیروهای سیاسی و از جمله سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با نیرو های وسیع پشتیبانش در سراسر کشور در این رفراوندم شرکت نکنند. بنابراین حتی یک حساب سرانگشتی از جمعیت تحریم کننده نمایش انتخاباتی رفراوندوم نشان می داد که وزارت کشور دولت بازرگان به چه تقلب بزرگی دست زده تا چنان آمار تقلبی ای را به نفع خود اعلام کند و جمهوری اسلامی را خواست همه مردم ایران جا بزند.

با اینکه سردمداران جمهوری اسلامی از مجلس موسسان دم می زدند اما هر چه می گذشت خودشان هم بیشتر متوجه می شدند که تشکیل چنان مجلسی به نفع شان نیست. چون می دیدند که در شرایط پس از قیام بهمین اگر مجلس موسسان تشکیل شود نمی توانند براحتی از شرکت نمایندگان مردم در آن جلوگیری نمایند و مردمی که چند ماه پیش شاه را با آن همه قدرت مجبور به فرار از کشور کردند تا قانون اساسی رژیم جدید را پی ریزی کنند آنچه رژیم جدید نیاز دارد را رسمیت نخواهند داد؛ و در آن شرایط تقلبات آنها هم اجباراً به افشای بیشتر خودشان منجر می شود. بنابراین مزدوران جدید امپریالیسم کاملاً دست شان آمده بود که منافع سرکوبگرانه شان با تشکیل مجلس موسسان همسانی ندارد. به همین دلیل آنها به ناگاه اعلام کردند که به جای مجلس موسسان، مجلس خبرگان تشکیل خواهند داد تا قانون اساسی را مشتقی از نمایندگان "خبره" ارتجاع تنظیم کنند. این امر آشکارا و به روشنی مقابله

پرسش: یعنی فرصت کوتاهی بود که از بین رفت. البته به حساب آوردن عکس العمل دشمن و با نیروهای اپورتونیسست در کار تبلیغ کار درستی است. مننها در هر مورد لازم است سود و ضرر یک کار تبلیغی برای جنبش را به درستی ارزیابی کرد. در اینجا...

پاسخ: قبل از این که سنوال بعدی تان را مطرح کنید، اجازه بدید اینو هم بگم که ما اگر به دلیلی که ذکر کردم از امکان روزنامه آیندگان استفاده نکردیم ولی این به معنی عدم استفاده ما از امکانات موجود در آن شرایط نبود. ما در شرایطی که جمهوری اسلامی به دلیل قیام توده ها هنوز نتوانسته بود ارگان های خاص خود را به وجود آورده و به رژیمش سر و سامانی بدهد و به واقع یعنی قبل از حمله سراسری اش به مردم ایران، با حفظ برخی مسائل امنیتی فعالیت علنی می کردیم و با تلفیق کار علنی و غیر علنی با هم تا جایی که می توانستیم از امکانات علنی برای پیشبرد کارهایمان استفاده می کردیم. ما در این که جمهوری اسلامی یورش سراسری خود را به مردم ایران آغاز خواهد کرد شک نداشتیم اما می گفتیم که تا وقتی که امکان فعالیت علنی هست باید از این فضا استفاده کرد.

پرسش: این سنوال مطرح بود که شما در حالی که تشکیلات جدیدی به وجود آورده بودید ولی به نظر می رسد که هنوز نامی روی آن نگذاشته بودید. آیا این حرف درست است؟ و اگر نه بگذارید پرسیم که از چه وقتی تشکیلات جدید با نام چریکهای فدایی خلق ایران آثار خود را منتشر نمود؟

پاسخ: اتفاقاً از همان آغاز این موضوع در میان ما مطرح شد که با چه اسمی باید در جنبش فعالیت کنیم. چون برای ما این مسأله مطرح بود که با توجه به غصب نام سازمان چریکهای فدائی خلق ایران توسط ستادی ها، نمی توانیم با اسم کنونی سازمان خودمان فعالیت کنیم. رفیق اشرف پیشنهاد کرد که فعالیت هایمان را با نام چریکهای فدائی خلق به جنبش اعلام کنیم. او توضیح داد که رفقای اولیه و پایه گذار سازمان ما در سال ۱۳۵۰ خود را چریکهای فدائی خلق نامیدند و با این نام خود را به جنبش شناساندند و کلمه سازمان و ایران بعداً به اسم چریکهای فدائی خلق اضافه شده است؛ و اضافه کرد که بنابراین ما به عنوان پیروان همان خط انقلابی اولیه چریکهای فدائی خلق همین اسم را برای فعالیت هایمان انتخاب کنیم. این پیشنهاد مورد قبول همه رفقا قرار گرفت.

تشکیلات جدید ما هم اولین بار نام چریکهای فدائی خلق را به هنگام موضع گیری علیه مجلس خبرگان رژیم جمهوری اسلامی به جنبش اعلام نمود. البته ما نام ایران را هم به چریکهای فدائی خلق اضافه کردیم.

اشرف دهفانی منتشر می شود ربطی به سازمان آنها ندارد. در این اطلاعیه آنها همچنین از اعضای و هواداران سازمان خود خواسته بودند تا مردم را راهنمایی کرده و به آنها بگویند که این آثار متعلق به آنها نیست. اطلاعیه صادر شده از طرف دست اندرکاران آن سازمان به واقع بیانگر تداوم برخورد های بغایت اپورتونیستی آنها با ما به عنوان پیروان خط اولیه چریکهای فدائی خلق بود. آنها به خوبی می دانستند که با یک فرد طرف نیستند بلکه یک جریان سیاسی با بار اجتماعی مقابل آنها قرار دارد. اما برای کوچک جلوه دادن سازمان ما سعی می کردند موجودیت ما را صرفاً به یک فرد منتسب نمایند. این برخورد زشت و کاسبکارانه تا مدتها ادامه داشت. برخی از هواداران آنها وقتی اطلاعیه های ما را بر روی دیوارها می دیدند اسم تشکیلات ما (چریکهای فدائی خلق) را خط زده و به جای نام رفیق اشرف را به شکلی که رهبرانشان در نشریه کار عنوان کرده بودند (گروه اشرف) می نوشتند.

رهبران غاصب سازمان تنها به این برخوردها اکتفا نمی کردند. آنها با برخوردهای اپورتونیستی خویش چنان جوی را علیه ما به وجود آورده بودند که برخی هواداران فالانژشان هنگام برقراری بساط کتاب در خیابانها و معابر عمومی هنگامی که رفقای ما را می دیدند، همانند حزب الهی ها به شانناژ و ایجاد مزاحمت برای آنها می پرداختند و گاهی این برخوردها را تا مرز برخوردهای فیزیکی به پیش برده و می کوشیدند اجازه اظهار نظر و فعالیت به رفقای ما ندهند.

(ادامه دارد)



تهاجم جنایتکارانه اسرائیل به خلق فلسطین

محکوم است!

در چند روز اخیر، جهان بار دیگر شاهد بمباران وحشیانه نوار غزه از سوی ارتش سرکوبگر اسرائیل و کشتار توده های تحت ستم فلسطینی توسط دولت اسرائیل بود. بر اساس گزارشات تاکنون منتشر شده، ده ها فلسطینی از جمله حداقل ۱۴ کودک در جریان این حملات کشته شده و ساختمانهای زیادی در غزه نیز ویران شده اند. دولت نژادپرست اسرائیل به روال تبلیغاتی همیشگی خود، علت این تهاجم ددمنشانه را "موشک پرانی" سازمانهای اسلامی فعال در میان فلسطینی ها (حماس و دیگر دار و دسته های وابسته

به رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی) از غزه اعلام کرده و به عریه کشی در مورد قدرت مرگبار ارتش سرکوبگر خود و اراده اش برای "پاسخ قاطع" اسرائیل به این دار و دسته های اسلامی ارتجاعی و وابسته پرداخته است. اما این یک فریبکاری بیش نیست، چرا که در عمل، ارتش اسرائیل به اسم مبارزه با آن دار و دسته های ارتجاعی، به سلاخی و کشتار سیستماتیک توده های تحت ظلم و ستم فلسطینی و نابود کردن خانه و کاشانه آنها پرداخته است.

در میان موج تبلیغات ضد مردمی دستگاه های خبر پراکنی امپریالیستی و وابسته که با چشم بستن بر ابعاد جنایت پیشگی صهیونیست های حاکم بر اسرائیل، در موازنه قدرت بین توده های غیر مسلح فلسطینی در غزه و ارتش سرکوبگر اسرائیل، از ضرورت "خودداری طرفین" و "حق دفاع اسرائیل" داد سخن می دهند، زمینه تشدید این درگیری و جنایات حاکمان اسرائیل هر چه بیشتر فراهم می شود. دولت مردان جنایتکار اسرائیلی با تلاش برای برجسته کردن موجودیت گروه های اسلامی در غزه که توسط رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و یا بعضاً توسط خود صهیونیست ها ایجاد و تقویت شده و در شرایط اشغال این سرزمین ها رشد کرده اند، می کوشند ریشه اصلی این درگیری ها که اساساً در اشغال فلسطین توسط دولت صهیونیستی اسرائیل قرار دارد را کتمان نمایند.

حملات وحشیانه اخیر ارتش سرکوبگر اسرائیل به توده های فلسطینی ساکن در نوار غزه در شرایطی صورت گرفت که دولت اسرائیل در تداوم سیاست نسل کشی و نابود کردن خانه و کاشانه توده های فلسطینی، تصمیم به اخراج ده ها خانواده فلسطینی از این منطقه با هدف اسکان مهاجران اسرائیلی گرفته است، تصمیمی که حتی مغایر قراردادی می باشد که در سال ۱۹۵۶ بین اسرائیل با دولت اردن بسته شده است. مقامات اسرائیل مدعی شده اند که خانه های فلسطینی ها در زمین هایی ساخته شده اند که یهودیان در قرن ۱۹ آن را خریده بودند. البته آنها دیگر نمی گویند که اساساً کل موجودیت دولت اسرائیل در سرزمینی پا گرفته که متعلق به فلسطینی ها بوده و خلق فلسطین با زور و جنگ و ترور وحشیانه توسط صهیونیست ها و با حمایت جنایتکارانه امپریالیسم آمریکا و شرکاء و سایر دشمنان مرتجع توده های فلسطینی مجبور به تخلیه خانه های خود گشته و امروز به عنوان یک ملت بدون سرزمین، آواره شده اند.

درست پیش از آغاز حملات جنایتکارانه اخیر، همه جهانیان شاهد بودند که چگونه سربازان اسرائیلی در جریان یک یورش سبوعانه دیگر به توده های فلسطینی که جهت اعتراض به تصمیم دولت صهیونیستی حاکم در مسجدالاقصی در بخش قدیمی اورشلیم تجمع کرده بودند با توسل به گاز اشک آور و گلوله های پلاستیکی صدها فلسطینی را به خاک و خون کشیدند. در جریان این یورش صدها فلسطینی به دست اشغالگران مجروح شدند. فلسطینی ها در این مسجد در اعتراض به اقدام های قبلی این دولت مبنی بر بستن باب العمود (دروازه دمشق) و صادر کردن حکم تخلیه خانه های فلسطینی ها در محله شیخ جراح بود که دست به اعتراض زده بودند.

واقعیت این است که آنچه که امروز در سرزمین اشغالی می گذرد، نتیجه ناگزیر سیاستهای تبهکارانه صهیونیستهای اشغالگر و حامیان امپریالیستشان است. دولت اسرائیل سگ نگهبان امپریالیسم در منطقه می باشد و همه جنایاتش از سوی قدرتهای امپریالیستی حمایت می شود به همین دلیل هم هست که در بیش از ۷۰ سال گذشته توانسته با توسل به ترور و جنگ و کشتار، اشغال فلسطین را ادامه دهد. کشتار توده های تحت ستم و بی گناه فلسطینی و اعراب مقیم اسرائیل تازه ترین صفحه این کارنامه جنایتکارانه است.

چریکهای فدائی خلق ایران، ضمن دفاع از حق تعیین سرنوشت خلق فلسطین، حملات اخیر ارتش اسرائیل و کشتار توده ها در سرزمینهای اشغالی و سیاستهای اشغالگرانه و ددمنشانه دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین را به شدت محکوم می کنند. تحقق حق تعیین سرنوشت خلق فلسطین به قطع سلطه امپریالیسم و صهیونیسم در خاک فلسطین گره خورده است و مبارزه قاطعانه توده های مبارز فلسطینی تحت یک رهبری انقلابی یکی از عوامل تعیین کننده در این مسیر می باشد.

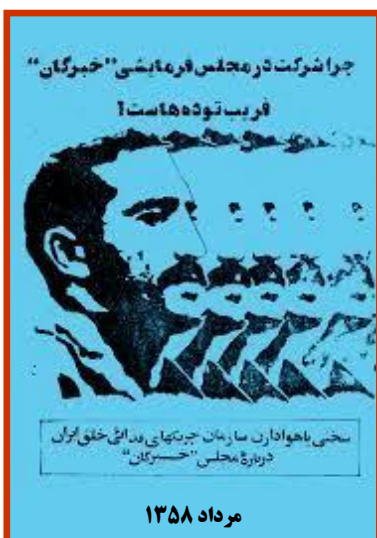
پیروز باد رزم دلاورانه خلق فلسطین!

مرگ بر امپریالیسم و صهیونیسم! ننگ و نفرت بر دولت اشغالگر اسرائیل!

نابود باد گروه های بنیادگرای اسلامی!

چریکهای فدایی خلق ایران

۲۳ اردیبهشت ۱۴۰۰ - ۱۲ مه ۲۰۲۱



که تشکیلات عظیم دشمن با وجود تمام امکانات و انگیزه‌ی ضدخلفی‌اش نتوانسته بود در آن نفوذ نماید، عملاً از درون فتح شد.

البته روند خود واقعیت بهتر از هر چیز دیگر، عملاً نادرستی نظرات جزئی و بویژه تز اساسی او؛ یعنی محوری‌بودن «نبرد با دیکتاتوری شاه» را اثبات کرد و نشان داد که پایان «دیکتاتوری شاه نمی‌توانست به معنای پایان «دیکتاتوری» و امکان شرایط «باز یا نیمه باز» باشد، و لذا «نبرد با دیکتاتوری شاه» نمی‌توانست «استراتژی جنبش» باشد. و دیدیم که چگونه با سقوط شاه، اساس دیکتاتوری همچنان حفظ شد و برخلاف تصور جزئی، دیکتاتوری شاه، آگاهانه و با برنامه‌ریزی خود اربابان شاه در جریان کنفرانس گوادلوپ به دیکتاتوری ولی فقیه («فرم» نازهای از «دیکتاتوری فردی») تغییر قیافه داد. در حقیقت، جزئی علیه فرم؛ علیه شکل دیکتاتوری می‌جنگید حال آنکه، وظیفه‌ی پیشاهنگ درک و شناخت درست از محتوای دیکتاتوری در جامعه بود و می‌باشد.

بطور کلی و به حق باید گفت که اگر نظرات رفیق احمدزاده و غلبه‌ی آن در جنبش، اپورتونیسیم راست را در فضای سرد و رخوت‌زده‌ی آن سالها رسوا کرده و به حاشیه پرتاب می‌کند، جزئی و غلبه‌ی نظرات او، برعکس، اپورتونیسیم راست را در فضای آتشین و پُر جوش سالهای ۵۶ و ۵۷ در آغوش می‌گیرد، به آن مشروعیت می‌بخشد و بر جنبش سوار می‌سازد.

در این مقدمه فعلاً به همین اکتفاء می‌کنیم چرا که شرح ایرادات وارده بر نظرات جزئی- و بطور کلی بررسی دستگاه فکری او- امری‌ست که در جریان خود نقد بدان خواهیم پرداخت. سپس نظرات جزئی را- بر بستر رویارویی این نظرات با نظرات رفیق احمدزاده- مورد نقد قرار خواهیم داد. در همینجا لازم به یادآوری‌ست که نقد نظرات جزئی، اولین بار در جزوه‌ای تحت عنوان «درباره‌ی شرایط عینی انقلاب» در آبان ماه ۱۳۵۷ انجام شد. این جزوه از سوی تنها بازماندگان شورای عالی سازمان پس از ضربه‌ی ۸ تیرماه ۵۵ یعنی رفقا محمد حرمتی‌پور و اشرف دهقانی انتشار یافت و در آن بطور فشرده به برخی از مهمترین انحرافات جزئی پرداخته شده بود. پس از آن، در انتشارات چریک‌های فدائی خلق در این جا و آنجا به نقد‌هایی از نظرات جزئی بر می‌خوریم. آنچه در نوشته‌ی حاضر خواهید خواند می‌تواند به نوعی ادامه مطلب بالا تلقی گردد. با این امید که با نشان‌دادن ایرادات و انحرافات جزئی- یا شاید بهتر باشد بگوییم با نشان‌دادن غیرمارکسیستی بودن شماری از اساسی‌ترین نظرات او- در «نبرد با دیکتاتوری شاه» یکبار و برای همیشه



نقدی بر نظرات بیژن جزئی (کالدشکافی یک دیدگاه) بخش اول



مقدمه

ضرورت نقد نظرات بیژن جزئی و تعیین تکلیف با آنها سالهاست که در مقابل ماست، از همان سالهای نخست مبارزه‌ی مسلحانه‌ی چریک‌های فدایی خلق و بطور مشخص از زمانی که جزئی با نوشتن «نبرد با دیکتاتوری شاه» رسماً برعلیه تئوری راهنمای چریک‌های فدایی خلق- یعنی برعلیه اثر داهیان و تاریخساز رفیق مسعود احمدزاده که با نام «مبارزه مسلحانه؛ هم استراتژی، هم تاکتیک» در سطح جنبش برای همگان شناخته شده بود- اعلان جنگ داد؛ اثری که نه فقط الهام‌بخش و راهنمای عناصر و محافل کمونیستی معتقد به مبارزه‌ی مسلحانه بود، بلکه حتی از سوی گرایش غیرکمونیستی جنبش مسلحانه‌ی انقلابی دهه‌ی پنجاه نیز به آن استناد میشد. (۱)

متأسفانه بنابه علل مختلف، با این ضرورت بدرستی و با جدیت کافی برخورد نشد (۲) و جنگ نظری از سوی جزئی برعلیه تئوری راهنمای چریک‌های فدایی خلق به شکل زیرپوستی و آرام آرام به حیات خود ادامه داد. ترزا و نظرات جزئی از اواخر سال ۵۳ به بعد به تدریج در سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران جا باز کرد (۳) و پس از ضربات سال ۵۵ و نابودی بخش اعظم کادرهای قدیمی و باسابقه در سازمان، به طور رسمی بر سازمان احاطه یافت و بالاخره در جریان قیام توده‌ها در آن بهمن به یاد ماندنی؛ در «میدان خونین سرنوشت» ضربات ویرانگر خود را بر پیکر این سازمان و بر سرنوشت کل جنبش دمکراتیک و ضدامپریالیستی میهنمان وارد ساخت. و بدین ترتیب، سازمان احمدزاده‌ها، پویان‌ها، مفتاحی‌ها و صدها تن دیگر از «خوشه‌های سرخ طوفان» را به عرصه‌ی تباهی کشاند. خوشه‌های سرخی از طوفان که در یک دست آگاهی، و در دست دیگر جان‌شان را یکجا تقدیم توده‌های دربند ایران کردند و با مبارزه‌ی دلیرانه و بی‌امان خود برعلیه نظام ظالمانه‌ی حاکم چنان شوری برپا ساختند

که نه فقط طلسم قدرقدرتی رژیم وابسته به امپریالیسم پهلوی را در هم شکست بلکه همراه با آن همچنین به جدایی تیره و دردآور پیشاهنگ انقلابی از توده‌ها پایان بخشید. و آن دو مطلق (Σ) تلخ و فلج کننده‌ای که بر جامعه حاکم بود همچون حباب ترکید. انتظارات و ارزیابی‌های تئورسیسین برجسته‌ی چریک‌های فدایی خلق؛ رفیق مسعود احمدزاده که صریحاً گفته بود «ما به هیچ‌وجه، به این زودی‌ها منتظر حمایت بلاواسطه خلق نیستیم. ما به هیچ‌وجه انتظار نداریم که خلق هم‌اکنون به پا خیزد» (۵) حتی زودتر از آنچه تصور می‌رفت صورت تحقق بخود گرفت: مبارزه‌ی مسلحانه‌ی انقلابی- علیرغم تمامی ضعف‌ها و نارسایی‌ها و علیرغم ضربات سهمگین و پیاپی دشمن بر سازمان، سرانجام توده‌ها را به میدان کشاند و آن «بهمن» بزرگ را به ارمغان آورد. اما دریغاً که در این مقطع دیگر از آن سازمان محبوب؛ دیگر از آن سازمان به حق پُرافتخار چیزی نمانده بود. سازمانی که رهبران اولیه‌اش با راه‌گشایی تئوریک، با اتخاذ مشی صحیح مبارزاتی و به بهای خون بهترین کمونیست‌های ایران نتوانستند گذشته‌ی ننگین جریان‌های مبتذل و مخربی چون حزب توده را از اذهان توده‌ها بشویند و اعتبار کمونیسم و چپ را به آن بازگردانند، اکنون تئوری راهنما و آن خط مشی مبارزاتی را رسماً کنار گذاشته و بجای آن نظرات و دستگاه فکری جزئی را اساس برنامه و کار خود قرار داده بود. کافی‌ست به ارزیابی‌ها، به موضع‌گیری‌ها و عملکردهای جریان فاسدی که در آن مقطع در رهبری سازمان قرار گرفته بود بنگریم و به میانی نظری آنها دقت کنیم تا آثار عمیق نوع نگرش و خطوط فکری جزئی را در آنها ببینیم. دستگاه فکری جزئی، در واقعیت، اسب تروایی بود که با آن اپورتونیسیم حزب توده از درون دل سازمان سر برآورد. و آن سازمان سرخ و سربلند را به سرافکنندگی، حقارت و خیانت‌های دیرینه‌ی حزب توده مبتلا ساخت و به انحطاط کشاند. به این ترتیب، سازمانی

گفتنی‌ها را در مورد جزئی بگویم و تکلیف‌مان را با او روشن کنیم.

فصل اول

درک جزئی از ساختار حاکم بر جامعه ایران

اکنون با تشریح دقیق‌تر دستگاه فکری جزئی و عبارتی با کالبدشکافی آن به نقد نظرات او می‌پردازیم.

همانطور که قبلاً گفته شد، در جریان نقد نظرات جزئی ما بطور پیاپی نظرات او را در مقابل نظرات رفیق احمدزاده قرار خواهیم داد تا هم درک نادرست جزئی از تئوری «مبارزه مسلحانه؛ هم استراتژی، هم تاکتیک» را نشان دهیم و هم ایرادات خود دستگاه فکری جزئی را توضیح دهیم.

تحلیل بی‌ژن جزئی از همان آغاز کار؛ یعنی آنجا که سعی می‌نماید ساختار اقتصادی-سیاسی جامعه ایران را بررسی و تشریح نماید به خطایی اساسی آلوده است. این خطای اساسی دقیقاً همان چیزیست که رفیق احمدزاده آنرا اکیداً خاطر نشان ساخته بود: «... مسئله سلطه امپریالیسم را باید بطور ارگانیک و به مثابه زمینه هر گونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت، نه چون یک عامل خارجی که به هر حال نقشی دارد.» (مسعود احمدزاده، مبارزه مسلحانه؛ هم استراتژی، هم تاکتیک)

جزئی اگرچه از مناسبات نواستعماری صحبت می‌کند، اگرچه بارها از اهمیت نقش مناسبات امپریالیستی و امپریالیسم می‌گوید، ولی این تأکیدات تنها در لفظ باقی می‌مانند و در تحلیل‌ها بازتاب واقعی نمی‌یابند.

این خطای جزئی البته یک خطای سهوی و جانبی نیست بلکه از دستگاه فکری او ناشی می‌شود؛ دستگاهی التقاطی که عموماً متکی بر عینی‌گرایی مکانیکی است. یعنی او در عین حال که پدیده‌های عینی را به رسمیت می‌شناسد، اما در عرصه شناخت از پدیده‌ها و روابط میان آنها در سطح می‌ماند و تنها قادر به مشاهده‌ی ظواهر امور است و نه دیالکتیک حاکم بر آنها و عبارتی نه دینامیزم درونی پدیده‌ها. پدیده‌ها در دستگاه فکری جزئی در ارتباطی مکانیکی در مقابل هم ظاهر می‌شوند و در همین چهارچوب هم بر یکدیگر اثر می‌گذارند. این دستگاه فکری در عرصه‌ی زبان نیز، خصوصیات ویژه‌ی خود را بازتاب می‌دهد. بطوریکه بسیاری از ترمها و مفاهیم شناخته‌شده‌ی مارکسیستی، در دستگاه فکری جزئی معانی متعارف و بار مشخص خود را از دست می‌دهند و تنها به الفاظ و پوششی ظاهری مبدل می‌شوند که بنابه سلیقه و بر حسب نیاز مورد استفاده قرار می‌گیرند. بطور مثال، ما خواهیم دید که چگونه در دستگاه فکری جزئی، «شرایط عینی انقلاب» و «موقعیت انقلابی» عیناً

سازمانی که رهبران اولیه‌اش با اتخاذ مشی صحیح مبارزاتی و به بهای خوب بهترین کمونیست‌های ایران توانستند گذشته‌ی ننگین جریان‌های مخربی چون حزب توده را از اذهان توده‌ها بشویند و اعتبار کمونیسم را به آن بازگردانند، اکنون تئوری راهنما و آن خط مشی مبارزاتی را رسماً کنار گذاشته و بجای آن دستگاه فکری جزئی را اساس برنامه خود قرار داده بود. کافی‌ست به عملکردهای جریان فاسد رهبری سازمان بنگریم و به مبنای نظری آنها دقت کنیم تا آثار عمیق نگرش و خطوط فکری جزئی را در آنها ببینیم. دستگاه فکری جزئی، در واقعیت، اسب تروایی بود که با آن اپورتونیسم حزب توده از درون دل سازمان سر برآورد. و آن سازمان سرخ و سربلند را به سرافکنندگی، حقارت و خیانت‌های دیرینه‌ی حزب توده مبتلا ساخت و به انحطاط کشاند.

یکی تلفی می‌گردند! (۶) اینها و نکاتی از این قبیل را در بخش نهائی نقد یعنی آنجا که خود جزئی به این مطلب می‌پردازد، بیشتر باز خواهیم کرد. نتیجه‌ی حاصله آنکه، انحرافات این دستگاه فکری را نمی‌توان بسادگی و در نگاه اول بازشناخت؛ باید آنرا کالبدشکافی کرد، باید پرده‌ی ساتر را از روی آن کنار زد.

اجازه دهید به گفته‌های خود جزئی رجوع کنیم و با تعمق در آنها، به رمزگشایی و ترجمان گفته‌های او بپردازیم و سپس بر زمینه و بر مبنای حقیقت خود این گفته‌ها، دعاوی بالا را اثبات نماییم.

جزئی در آغاز رساله‌ی خود تحت عنوان «نبرد با دیکتاتوری شاه» که باید در آغاز سال ۱۳۵۲ نوشته شده بوده باشد، در توضیح نظام حاکم بر جامعه ایران با طرح این سوال که «رفرم ارضی و تغییرات همراه آن چه نتایجی ببار آورده است؟» می‌نویسد: «سیستم حاکم بر ایران را می‌توان سرمایه‌داری وابسته نامید. این سیستم حاصل تکامل جامعه تحت سلطه ماست.» (بیژن جزئی، «نبرد با دیکتاتوری شاه»)

ببینیم جزئی از جامعه‌ی تحت سلطه امپریالیسم ایران چه توصیفی ارائه می‌دهد و آیا او قادر است مفهوم تحت سلطه بودن را در تحلیل خود دخالت دهد!

جزئی می‌گوید: «قبل از الغای مناسبات فنودالی... سیستم فنودال-کمپرادور» بر ایران حاکم بود. واضح است که وقتی از مناسبات فنودالی یا سیستم سرمایه‌داری بر یک کشور صحبت می‌شود منظور از آن، سیستم اقتصادی-اجتماعی مستقر در آن کشور می‌باشد. بنابراین، منظور از «سیستم فنودال-کمپرادور» هم اصولاً باید مقوله اقتصادی-اجتماعی باشد که از نظر جزئی قبل از استقرار سیستم سرمایه‌داری وابسته، بر جامعه ایران حاکم بود. اما در دستگاه فکری جزئی که

پدیده‌ها در ارتباطی مکانیکی در مقابل هم ظاهر می‌شوند، ترمها و مفاهیم شناخته‌شده‌ی مارکسیستی معانی متعارف و بار مشخص خود را از دست می‌دهند. درست به همین دلیل است که می‌بینیم که سیستم فنودال-کمپرادور مورد نظر جزئی یکباره مقوله‌ای سیاسی از آب در می‌آید و معلوم می‌شود که سیستم فنودال-کمپرادور به جای آن که معرف یک سیستم اقتصادی باشد، معرف حاکمیت سیاسی «فنودال‌ها و بورژوازی کمپرادور با همکاری و حمایت امپریالیستها» بوده است. عین جمله وی چنین است: «در این سیستم (به استثنای دوره‌ای کوتاه از جمله دوره زمامداری مصدق) فنودال‌ها و بورژوازی کمپرادور با همکاری و حمایت امپریالیستها حاکمیت سیاسی را در دست داشتند و از این لحاظ می‌توانیم این سیستم را فنودال-کمپرادور بنامیم.» به عبارت روشن‌تر، از نظر جزئی به این دلیل این سیستم را فنودال-کمپرادور می‌نامیم که فنودال‌ها و بورژوازی کمپرادور حاکمیت سیاسی را در دست داشتند و البته با همکاری و حمایت امپریالیستها. اما درست برعکس، در الفبای مارکسیسم این طور بیان شده است که یک سیستم اقتصادی-اجتماعی را باید از شیوه‌ی تولید و مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه شناخت. در حالی که جزئی موجودیت سیستم فنودال-کمپرادور مورد نظرش را از حاکمیت سیاسی می‌شناسد و می‌شناساند.

او تعریف دیگری هم از مقوله‌ی سیستم فنودال-کمپرادور به دست می‌دهد که باز به نوبه‌ی خود نمودار دیگری از این واقعیت است که جزئی ضمن استفاده از ترمها و مفاهیم شناخته‌شده‌ی مارکسیستی، معانی متعارف آنها را به میل خود تغییر داده و آن ترمها در نزد وی به الفاظ و پوششی ظاهری مبدل می‌گردند.

در تعریف جدید جزئی از سیستم فنودال-کمپرادور، برخلاف آنچه در بالا مطرح شد، این سیستم حالا دیگر حاکمیت سیاسی نیست و او به ما می‌گوید که این سیستم «همانست که نیمه‌فنودال-نیمه‌مستعمره نامیده شده است». اما در واقعیت امر، عبارت «نیمه‌فنودال-نیمه‌مستعمره» توصیف جامعه‌ای است که در آن در حالی که حاکمیت سیاسی در دست فنودال‌هاست، استعمارگران (امپریالیستها) نیز بر آن سلطه دارند. به واقع در شکل نیمه‌مستعمراتی به قول رفیق مسعود احمدزاده «سازش و تلفیقی بین سلطه‌ی امپریالیستی و سلطه‌ی فنودالی صورت می‌گیرد». اما جزئی بر خلاف این تعریف شناخته‌شده از مقوله‌ی نیمه‌فنودال-نیمه‌مستعمره، یک حاکمیت سیاسی به قول خود مرکب از فنودال‌ها و بورژوازی کمپرادور را که امپریالیستها هم از دور هوای آن را دارند (آن را حمایت می‌کنند و با آن همکاری دارند)، به میل خود نیمه‌فنودال-نیمه‌مستعمره می‌نامد.

این موضوع را بطور موجز اما دقیق چنین بیان می‌کند:

«همیشه تکیه به زور و قهر ضدانقلاب جزو لایتنجای تسلط امپریالیستی بوده است. امپریالیسم با تکیه به زور سیاسی و نظامی خود، که ناشی از قدرت اقتصادی جهانی وی می‌باشد، هجوم به شرق را آغاز کرد، و با تکیه به همین قهر ضدانقلابی، رشد طبیعی جوامع شرق را مختل کرد و در حقیقت در مقایسه با رشد جوامع غربی، یک رشد مصنوعی به وجود آورد. همانطور که می‌دانیم بورژوازی، پس از آنکه به تدریج مواضع و قدرت اقتصادی را اشغال می‌کند دست اندر کار اشغال مواضع قدرت سیاسی می‌شود تا قدرت اقتصادی خود را بیش از پیش استحکام بخشد، اما در اینجا سلطه اقتصادی امپریالیسم بر شرق، تنها با هجوم سیاسی و نظامی امکان‌پذیر می‌شد، و نیز هر گونه ادامه‌ی سلطه اقتصادی، ناگزیر با قهر ضدانقلابی عجین بوده است.» (همان منبع)

رفیق احمدزاده سپس با یادآوری کودتای رضا خان که طی آن امپریالیسم انگلیس بر همه‌ی شئون جامعه ما مسلط شد در رابطه با این کودتا و دوره‌ی رضا خان مطرح می‌کند: «بدین ترتیب، ما از یکطرف با یک روینای سیاسی بورژوازی با قطع نفوذ و قدرت فتودال‌های محل مواجیم، و از طرف دیگر، شاهد ادامه‌ی استثمار فتودالی می‌باشیم». او در ادامه، باز با تکیه بر فاکتور تحت سلطه امپریالیسم بودن جامعه ایران، در رابطه با رفرم‌های ارضی شاه می‌گوید: «و اینک هنوز رشد سرمایه‌داری آغاز نشده، ما شاهد قدرت انحصارات سرمایه‌داری می‌باشیم. شیوه‌ی تولید فتودالی عوض می‌شود، بدون آنکه در حاکمیت سیاسی هیچ‌گونه تغییری ایجاد شود. فتودالیسم از میان می‌رود، بدون این‌که به دهقانان فرصت داده شود لحظه‌ای احساس آزادی کنند. فتودالیسم از میان می‌رود، درحالی‌که بورژوازی ملی هم بیش از پیش سرکوب می‌شود». این به ظاهر تناقضات از کجا ناشی می‌شود؟ پاسخ علمی و روشن رفیق مسعود این است که: «مسئله سلطه امپریالیسم را باید بطور ارگانیک و به مثابه زمینه هر گونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت، نه چون یک عامل خارجی که به هر حال نقشی دارد.» (همان منبع)

جزئی، برعکس، درست به خاطر این که درک درستی از سلطه امپریالیسم در ایران ندارد و امپریالیسم را یک عامل خارجی که به هر حال نقشی در جامعه ما دارد، بررسی می‌کند در جمع‌بندی

حال برای این که بتوان مفهوم «تکامل» مورد نظر جزئی را نیز در اینجا به روشنی متوجه شد بینیم که سیستم سرمایه‌داری وابسته مورد نظر او حاصل چه پروسه‌ی تکاملی بوده است و این الفاظ پوشش ظاهری چه نظری قرار گرفته‌اند.

جزئی می‌نویسد که سیستم سرمایه‌داری حاکم بر ایران حاصل تکامل جامعه‌ی تحت سلطه ماست و گویا رفرم ارضی اوایل دهه‌ی چهل نوعی تکامل در مناسبات جامعه‌ی ما ایجاد کرده است. (۷) شکی نیست که با آن رفرم‌ها تحولی در جامعه ایران ایجاد شد. بنابراین، بحث بر سر انکار تحول در جامعه نیست بلکه بحث در اینجا بر سر نحوه و جهت تحول در جامعه‌ی ماست، و نیز اینکه، آیا هر تحولی را باید تکامل دانست یا خیر، چرا که برخی تحول‌ها بیشتر از آنکه جامعه را رشد و تکامل بخشند، برعکس، ارتجاع و عقب‌ماندگی را بسط می‌دهند و «تکامل» می‌بخشند. بیهوده نبود که رفیق پویان در وصف شرایط کار و زندگی کارگران می‌گفت: «آنها در قرن هجدهم به سر می‌برند، و فقط این امتیاز را دارند که از سلطه‌ی پلیس قرن بیستم نیز برخوردارند». در واقع، در همه‌ی حوزه‌ها و در همه‌ی اشکال اقتصادی سیاسی اجتماعی در جامعه، سایه‌ی واقعیت بالا بر زندگی توده‌ها حکمفرماست.

«تحول»ی که با «رفرم» در آغاز دهه‌ی چهل تکمیل شد با اهدافی کاملاً ارتجاعی صورت پذیرفته بود و لذا نه قصد آنرا داشت و نه می‌توان از آن انتظار داشت که به حل مساله‌ی دهقانان و به رشد و سعادت جامعه بطور کل پایبند باشد. اینگونه است که درجه‌ی ستمگری را به اوج می‌رساند و سطح زندگی را، برعکس، زیر خط فقر و چندین برابر زیر آن تقلیل می‌بخشد. پس باید به جهت تحول نگاه کنیم و بر آن مینا بدرستی از آن حمایت یا برعلیه آن به مبارزه برخیزیم. بدون چنین مرزبندی‌ئی اساساً چگونه می‌توان بین ارتجاع و انقلاب تمایز قائل شد؟ اولی را باید افشاء کرد، دومی را باید حمایت نمود!

نگاه جزئی در اینجا از آنرو ایراد دارد که ماهیت ارتجاعی این تحول را بدرستی درک نمی‌کند و آنرا در تحلیل خود دخالت نمی‌دهد (۸)، و لذا در ادامه‌ی منطقی چنین برخوردی نیز طبیعی‌ست که او عاملی اساسی همچون امپریالیسم را- علی‌رغم اذعان به اهمیت‌اش، علی‌رغم اساسی خواندن نقش‌اش- همواره همچون «عاملی بیرونی» در نظر می‌گیرد. چنین درک و طرز تفکری اساساً قادر نیست تناقضات این تحول را بدرستی طرح کرده و آنها را توضیح دهد؛ تناقضاتی که رفیق احمدزاده به دلیل درک تاریخی و مارکسیستی خود از روند تحت سلطه امپریالیسم قرار گرفتن جامعه‌ی ایران به درستی توضیح و تشریح کرده است. او

می‌بینیم که ترم سیستم فتودال-کمپرادور در دستگاه فکری آشفته‌ی جزئی در حالی که یک سیستم اقتصادی-اجتماعی نیست، از یک طرف به معنی حاکمیت سیاسی «فتودال‌ها و بورژوازی کمپرادور با همکاری و حمایت امپریالیستها» است و از طرف دیگر معرف جامعه نیمه‌مستعمره-نیمه‌فتودال می‌باشد که در آن شیوه تولید فتودالی حاکم است و فتودال‌ها حاکمیت سیاسی را در دست دارند و در عین حال سلطه‌ی امپریالیستی هم برقرار است. این تناقضات، همه جلوه‌ای از دستگاه فکری مکانیکی جزئی است که اینچنین در عرصه‌ی زبان خصوصیات ویژه‌ی خود را بازتاب می‌دهد.

همچنین خواننده در می‌یابد که منظور جزئی از «بورژوازی کمپرادور» هم بورژوازی‌ئی نیست که اساساً با سلطه‌ی امپریالیسم موجودیت یافته است و بدون وابستگی به آن نمی‌تواند وجود داشته باشد بلکه یک بورژوازی مستقل می‌باشد که امپریالیستها صرفاً با آن همکاری نموده و از آن حمایت می‌کنند. در حالی که در واقعیت امر بورژوازی کمپرادور نه فقط در ایران بلکه در اقصی نقاط جهان از بدو پیدایش خود تامین کننده‌ی منافع امپریالیسم بوده است و این بورژوازی تابع امپریالیسم می‌باشد نه این که امپریالیستها با آن به مثابه بورژوازی مستقل همکاری کنند و یا به مثابه پدیده‌ای مستقل از خود از آن حمایت نمایند. جزئی به طور کلی از درک نقش تبعی یکی (یعنی بورژوازی وابسته) نسبت به دیگری (یعنی بورژوازی امپریالیستی) باز می‌ماند.

جزئی جامعه ایران را قبل از رفرم‌های ارضی و استقرار سرمایه‌داری وابسته، «تحت سلطه» می‌خواند. اما آیا او مفهوم واقعی این ترم را در تحلیل خود به کار می‌برد؟ وقتی جامعه‌ای تحت سلطه‌ی امپریالیسم قرار دارد این بدان معنی است که امپریالیسم معینی، یا امپریالیستها در مجموع، بر آن حاکمیت دارند و آنها تمام امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ی مفروض را به نفع خود تحت کنترل خویش در آورده‌اند. بنابراین، وقتی جزئی از تحت سلطه بودن جامعه‌ی ایران صحبت می‌کند و در همان حال می‌گوید که گویا امپریالیستها با حاکمیت موجود در ایران همکاری و یا از آن حمایت می‌کرده‌اند، نشان می‌دهد که مفهوم «تحت سلطه» بودن برای وی صرفاً یک لفظ توخالی است و او پایبند مفهوم آن نیست تا دریابد که اگر بواقع می‌پذیریم که جامعه‌ی ایران تحت سلطه است، یعنی استقلال ندارد، آنگاه هر حاکمیتی هم که در این چهارچوب بر سر کار باشد، مستقل از امپریالیسم عمل نمی‌کند و نمی‌تواند چنین کند.

تحول مورد بحث یا به اصطلاح «تکامل» می‌نویسد:

«در اینجا تکامل اجتماعی در مسیری ویژه ادامه یافته و جنبش انقلابی علیرغم ناکامی خود در جانشین‌ساختن سیستمی پیشرفته و آزاد که می‌تواند حاصل یک انقلاب باشد، اثر تکامل‌دهنده‌ی خود را در تکامل جامعه بر جا گذاشته است. به این ترتیب، تحولاتی که با انقلاب مشروطیت ایران آغاز می‌شود، در یک پروسه‌ی طولانی و پُر فراز و نشیب به مرحله‌ی رفرم و الغای روابط فئودالی می‌رسد.» (بیزن جزنی، «نبرد با دیکتاتوری شاه»)

گویی این آخری (یعنی رفرم و الغای روابط فئودالی) نتیجه‌ی اولی و یا دست کم بدنال اولی (یعنی انقلاب مشروطیت) ایجاب گردیده و تحقق یافته است. گویی رفرم ارضی و الغای روابط فئودالی محصول دینامیزم درونی نیروهای اجتماعی، و حاصل گرایش ناگزیر یا وسوسه‌انگیز درونی بورژوازی به ایفاء نقش کمپرادوری‌ست که بورژوازی ایران را به دلالتی کشانده، و در نتیجه، باری، با استقبال امپریالیست‌ها هم روبرو شده و نهایتاً به برقراری سرمایه‌داری وابسته در ایران انجامیده و در واقع یک نوع همکاری بین این بورژوازی از یکطرف، و بورژوازی امپریالیستی از طرف دیگر بوجود آورده است. جزنی در ادامه می‌نویسد: «امپریالیست‌ها که برقراری سرمایه‌داری وابسته را برای گسترش مناسبات نو استعماری و ادامه‌ی سلطه‌ی خود ضروری می‌دیدند، به ویژه امپریالیسم آمریکا ... نقش حامی رفرم را بازی کردند.»

در اینجا نیز جزنی نشان می‌دهد که علیرغم این که از «گسترش مناسبات نو استعماری» توسط امپریالیست‌ها در ایران جهت «ادامه‌ی سلطه‌ی» خود صحبت می‌کند ولی درک درستی از مفهوم این کلمات و عبارات ندارد. او این امر را با گفتن این که امپریالیست‌ها گوئی «نقش حامی رفرم» را بازی کردند، آشکار کرده است. معنی این سخن آخر این است که گویا نیروئی (شاید بورژوازی کمپرادور ایران که به زعم وی مستقل از امپریالیسم عمل می‌کرده است) به هر دلیلی، که البته در تحلیل جزنی ناروشن است، دست به رفرم زده و امپریالیست‌ها هم از آن خوششان آمده و از آن حمایت کرده‌اند. در حالی که در واقعیت امر، برعکس، این امپریالیسم آمریکا بود که خواهان انجام رفرم مورد بحث در ایران شد و تحقق آن را از حکومت دست‌نشانده‌ی خود، یعنی شاه، خواستار گردید، و این نوکر بی‌اختیار نیز در اجرای فرمان ارباب، آن را تحت عنوان «انقلاب سفید» به مرحله‌ی عمل

در آورد. در واقع همانطور که رفیق مسعود احمدزاده مطرح کرده است «هدف به‌اصطلاح «انقلاب سفید» عبارت بود از بسط نفوذ امپریالیسم در شهر و روستا». متأسفانه رفیق جزنی بدون آن که به تاریخ وابستگی جامعه‌ی ایران و یا به مفهوم تحت سلطه امپریالیسم قرار گرفتن این جامعه واقف باشد از عبارات فوق، بدون داشتن درک درست از آنها، استفاده می‌کند و آنگاه چنین وضعی به وجود می‌آید که گویا جنبش انقلابی مردم ایران از دوره‌ی مشروطیت در سیر تکاملی خویش، در دل خود، رفرم‌های ارتجاعی رژیم مرتجع شاه را پرورانده بود.

اما رفیق احمدزاده با توجه به نگرش علمی خود، جمع‌بندی دقیق زیر را از پروسه‌ای که به رفرم‌های اوایل دهه‌ی چهل انجامید به دست داده است. او نوشته است:

«پایه‌های تسلط سیاسی فئودالیسم با انقلاب مشروطه سست شد، و با کودتای رضاخان، فئودالیسم قدرت سیاسی خود را اساساً به امپریالیسم تفویض کرد. منافع اقتصادی فئودال‌ها را تنها قدرت مرکزی حمایت‌شده و هدایت‌شده از جانب امپریالیسم می‌توانست حفظ کند. این قدرت مرکزی می‌بایست در عین حال که جنبش ضد امپریالیستی خلق را سرکوب کند، زمینه را برای بسط نفوذ هر چه بیشتر امپریالیسم آماده کند. فئودالیسم در حقیقت به فئودالیسم وابسته تبدیل شد و هر جا که از این وابستگی سرباز زد بلافاصله مورد تعرض قدرت مرکزی قرار گرفت. با بسط تسلط قدرت مرکزی و نفوذ امپریالیسم، فئودالیسم بیش از پیش از مواضع قدرت بیرون انداخته شد؛ و هنگامی که اقتصاد فئودالی با منافع امپریالیستی در تضاد قرار گرفت، بی آن که رژیم مواجه با مشکلی جدی شود و یا برای سرکوب فئودالیسم احتیاج به نیروی خلق پیدا کند، فئودالیسم را که تبدیل به مرده‌ای شده بود، اساساً دفن کرد. در حقیقت کودتای رضا خان بدون «انقلاب سفید» ناکامل بود.» (همان منبع)

دقت رفیق احمدزاده در به کار بردن کلمات در مفهوم واقعی خود به حدی است که او در پاورقی، در توضیح دفن‌شدن فئودالیسم، مطرح کرده است که: «نباید فئودالیسم را با فئودال‌ها یا عناصر بزرگ فئودال که اداره‌کننده‌ی قدرت دولتی بودند اشتباه کرد. موجودیت و منافع این افراد به طور کلی و به تدریج نه به حفظ اقتصاد فئودالی بلکه به دوام سلطه‌ی امپریالیستی وابسته شده است.»

الف. بهرنگ، ۲۵ آوریل ۲۰۲۱

(ادامه دارد)

زیرنویس ها:

(۱) رفیق اشرف دهقانی، در باره تئوری مبارزه مسلحانه، تئوری انقلاب ایران (مقدمه ای بر چاپ انگلیسی کتاب رفیق مسعود احمدزاده).

(۲) خود این مطلب نیازمند بحث جداگانه و مفصلی‌ست اما بطور کلی می‌توان گفت که بی‌توجهی به رهنمودهای رفیق احمدزاده عملاً مانع رشد مبارزه‌ی مسلحانه گردیده بود و خود این امر، زمینه‌های درغلطیدن و گرایش به سمت ایده‌های جزنی و دنبال کردن رهنمودهای او را فراهم می‌ساخت، از اینرو، منطقی در معرض نقد نمی‌توانست قرار گیرد، برعکس، این نظرات رفیق احمدزاده بود که مورد انتقاد و هدف حمله قرار می‌گرفت. سازمان به دردی دچار شده بود که خودش را تکثیر می‌کرد.

(۳) رفیق اشرف دهقانی، از پاسخ به ضرورت زمان تا گسست از تئوری (تجربه‌ای تاریخی از چریک‌های فدائی خلق در دهه ۵۰).

(۴) اشاره‌ای‌ست به ارزیابی دقیق و معروف رفیق امیرپرویز پویان- دومین چهره‌ی برجسته‌ی نظری در صفوف چریک‌های فدایی خلق ایران- در جزوه‌ی او تحت عنوان «ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا».

(۵) رفیق مسعود احمدزاده، مبارزه‌ی مسلحانه؛ هم استراتژی، هم تاکتیک.

(۶) بدفهمی و اختلاطی در مفاهیم که خود منشأ برخوردهای نادرست بعدی در دستگاه فکری اوست.

(۷) اینرا حزب توده هم می‌گفت با این تفاوت که حزب توده، بقول رفیق احمدزاده برای شانه خالی کردن از بار مسئولیت و توجیه بی‌عملی‌اش اینرا طرح می‌کرد، حال آنکه جزنی همین درک را دنبال می‌کند منهای این واقعیت که او از بی‌عملی حزب توده شاکی‌ست و این گرایش در آن را قبول ندارد.

(۸) جزنی در بسیاری از جاها- چه در این اثر و چه در آثار دیگرش و منجمله در «طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران»- به نقش تعیین‌کننده‌ی امپریالیسم اشاره می‌کند ولی از آنجا که درکی زنده و ارگانیک از این مناسبات ندارد، حضور پایدار آن در کل دستگاه فکری‌اش محسوس نیست. اغلب درست آنجایی که باید اثرات این نقش را در تحلیل‌های جزنی ببینیم، این عنصر از نظر غایب می‌شود. و روابط نو استعماری و وابستگی به امپریالیسم همانطور که قبلاً هم گفته شد به نوعی بده بستان بین شرکای یک مجموعه بدل می‌شوند.

مبارزه با امپریالیسم از مبارزه با اپورتونیزم جدا نیست!

نگاهی به کشتار در غزه و برخوردهایی چند به آن



اختیار یهودیان بوده است! اشغالگران یک سرزمین از اشغال چند خانه شکوه کرده و با استفاده از نیروی قهریه خود بر آن هستند که پس از ۷۳ سال فلسطینی‌ها را از خانه‌ها و کاشانه‌های خود رانده و به اصطلاح "حق را به حق‌دار" برسانند!

پس از اعلام یک‌جانبه استقلال اسرائیل در سال ۱۹۴۸ (آنچه فلسطینی‌ها آنرا "نکبه" یا به عبارت دیگر دوران نکبت و خواری، می‌خوانند) بود که اردن از طرف سازمان ملل متحد ماموریت یافت که مسئولیت اداره بخش شرقی شهر اورشلیم را که در نقشه پیشنهادی سازمان ملل بنا بود دارای اداره‌ای بین‌المللی باشد، بر عهده بگیرد. اردن نیز با مشورت و همکاری "سازمان یاری

فلسطینی‌ها در سازمان ملل متحد" (۲) ۲۸ خانواده فلسطینی را که در نتیجه درگیری‌ها کاشانه‌های خود را از دست داده بودند در محله "شیخ جراح" اسکان داد.

چهار سال پس از جنگ اسرائیل با همسایگان عرب در سال ۱۹۴۷ اسرائیل در تضاد با تمامی معاهدات بین‌المللی بخش شرقی شهر اورشلیم را اشغال کرده و در تضاد با تمامی اعلامیه‌های بین‌المللی نه تنها به اشغال خاتمه نداد، که اعلام کرد که تمامی یهودیانی که پیش از سال ۱۹۴۸ در این ناحیه سکونت داشته‌اند می‌توانند به خانه‌های خود برگردند. این بازگشت که تصمیم آن به وسیله پارلمان اسرائیل در سال ۱۹۷۲ گرفته شد هنوز پس از نزدیک به ۵۰ سال نتوانسته است به اجرا درآید. از سوی فلسطینی‌ها بر این باورند که ۲۸ خانواده فلسطینی به وسیله یکی از ارگانهای سازمان ملل متحد در این ناحیه اسکان داده شده و از اینرو حق ادامه اسکان در آن را دارند. از سوی دیگر مقامات اسرائیلی می‌گویند که خانه‌های این منطقه در سال ۱۸۷۵ به وسیله مهاجرین یهودی اروپایی از فلسطینیها خریداری شده و از اینرو باید در مالکیت آنان قرار گیرد.

روز ۱۰ فوریه امسال (۱۳ بهمن‌ماه ۱۳۹۹) یکی از دادگاه‌های مرکزی اسرائیل اعلام کرد که حق مالکیت خانواده‌های یهودی‌ای را که پیش از سال ۱۹۴۸ در این ناحیه سکونت داشته‌اند به رسمیت می‌شناسد و از خانواده‌های فلسطینی‌ای که در این ناحیه زندگی می‌کنند خواست که تا روز ۲ ماه مه (۱۲ اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۰) خانه‌های خود را خالی کرده و به یهودیانی که ۷۵ سال پیش از این ناحیه رفته بودند عرضه نمایند. فلسطینی‌ها در مورد این تصمیم به دادگاه عالی اسرائیل شکایت برده‌اند اما این فرجام‌خواهی نتوانسته

انجام می‌رساند از "حق اسرائیل در دفاع از خود" می‌گویند. اینان توضیح می‌دهند که "دفاعی" که از آن یاد می‌کنند، این بار دفاع در برابر موشک‌هایی است که از سوی "حماس" به سوی اسرائیل پرتاب شده و تا به امروز در مجموع ۸ نفر را به قتل رسانده است؛ اما اینان همزمان گویی از سوی "فراموش کرده‌اند" که دلیل پرتاب این موشک‌ها چه بوده و از سوی دیگر در این اندیشه نیستند که "حق توده‌های فلسطینی در دفاع از خود" کدام است و در کجا قرار می‌گیرد. در اینجا برای اطلاع باید اضافه کنم که در راهنمایی آموزشی برای مقاومت "اگر که جنگ به سراغ ما بیاید" که از جانب "دفاع کلی سوئد" در اختیار تمامی کسانی که در این کشور زندگی می‌کنند قرار داده شده، از جمله آمده است:

- "مقاومت باید همواره و در تمامی شرایط به کار گرفته شود. همه چیز بستگی به تو دارد، به فعالیت تو، به سرسختی تو در انجام تصمیمت، به خواستت برای ادامه بقا. ما هرگز تسلیم نخواهیم شد."
- "هر حمله‌ای به آزادی و استقلال کشور با اسلحه پاسخ داده خواهد شد. هر بیانه‌ای دایر بر آنکه به مقاومت پایان می‌دهیم نادرست است. سوئد از خود دفاع خواهد کرد، می‌تواند از خود دفاع کند و باید از خود دفاع کند."
- "دشمن را هرگز نباید در آسایش گذاشت بلکه باید همواره او را با حمله به مراکز آن، جوخه‌های وسایل نقلیه آن، پادگان‌های آن و انبارهای آن مورد تشویش قرار داد."

پرتاب موشک‌های حماس این‌بار در پی تلاش نیروهای راست افراطی اسرائیلی و دفاع نظام حاکم بر این کشور در بیرون راندن فلسطینی‌ها از محله "شیخ جراح" (۱) در بخش شرقی اورشلیم (بیت المقدس) از خانه و کاشانه خود بود. چرا؟ چون به گفته اسرائیل این خانه‌ها در دوره‌ای در سالهای پیش از ۱۹۴۸ در

"رهاف المصری" دختری شش‌ساله، سرشار از شادی و امید بود که هیچگاه سالروز هفت‌سالگی خود را نخواهد دید. او جوانه‌ای بود که سالهای سال پیش از زمان موعود چیده شد و بر زمین فرو افتاد. این بار رهاف یکی از نخستین قربانیان حملات هوایی نیروهای نظامی اسرائیل به نوار غزه شد، یکی از نخستین "تروریست"هایی که در یورش وحشیانه این‌بار اسرائیل به نوار غزه جان خود را از دست داد.

آری در روزهای اخیر بار دیگر رژیم صهیونیستی اسرائیل در "تلافی" موشک‌های حماس بمب‌ها و موشک‌های خود را بر سر توده‌های غیرنظامی نوار غزه فرو ریخته و بار دیگر جان، توان و امکانات مردم فلسطین مورد هجوم قرار گرفته است و به گزارش رسانه‌ها تا بامداد امروز ۶۰ کودک در نوار غزه جان خود را از دست داده‌اند. بمبارانهای اخیر شرایط زندگی در نوار غزه را بسیار دشوارتر از گذشته کرده و کمبود آب، الکتریسیته، غذا و دارو در هر گوشه این محدوده، به ویژه با در نظر گرفتن آنچه ویروس کرونا به توده‌های غزه تحمیل کرده است زندگی را دشوارتر از همیشه کرده است. همین امروز در غزه اعلام شد که آخرین آزمایشگاهی که می‌توانست آزمایش‌های ارائه‌شده در مورد کووید ۱۹ را تجزیه و تحلیل کند با خاک یکسان شده است.

در این میان به گمان من برخورد دولتهای حامی اسرائیل و نیروهای سیاسی که در مسیر تضاد خود با اسلام و جریانات اسلامی به حمایت از اسرائیل کشیده شده‌اند جالب توجه است که در این نوشته تلاش خواهم کرد که به این دو موضوع بپردازم.

دولتهای حامی اسرائیل (از جمله دولت سوئد، کشوری که من در آن زندگی می‌کنم) در دفاع مستقیم و یا غیرمستقیم از آنچه که دولت اسرائیل به

آموزشی در مدارس که به جمعیت خود خدمت می‌کنند اضافه کند، یا ممکن است موسسات آموزشی خصوصی را اداره کند، همانطور که در قانون تعیین شده است.

بسیار خوب! آنچه در بالا آمده است شکل اداری و تزئین‌شده محتوای "دمکراسی" در اسرائیل است و ربطی به واقعیت اجتماع این کشور - که آنرا باید از فلسطینیهای این کشور پرسید - ندارد اما همین اصول بزرگ‌شده نیز از سوی در مقابله با اصول پایه‌ای یک جامعه دمکراتیک و از سوی دیگر در مقابله با معاهده‌های بین‌المللی در تقابل قرار داشته و شدیداً غیر دمکراتیک می‌باشند.

نکته جالب دیگری که مورد استناد نیروهای که در مصاد با اسلام و نیروهای اسلامی (همانند حماس) در جبهه حمایت از اسرائیل فرار گرفته‌اند ارزیابی از این نیرو (و نیروهای همانند آن) به مثابه یک بخش از "اسلام سیاسی" و نیرویی "تروریستی" می‌باشد.

در اینجا هم گویی این نیروها "فراموش می‌کنند" که می‌باید اصل عدالت در ارزیابی را به جای بیاورند. اگر حماس را باید بخشی از "اسلام سیاسی" تلقی کرد (که بدون شک اینگونه است) آیا صهیونیسم را در کلیت خود می‌توان چیزی جز بخشی از "یهودیت سیاسی" ارزیابی نمود؟ اگر "صهیونیسم" در تمامی دوران وجودش و در کلیت ساختار فکری خود جریان سیاسی نبوده و نیست پس چیست؟ و چرا نیروهای اینگونه از آن به مثابه "یهودیت سیاسی" یاد نمی‌کنند؟ (A) آری صهیونیسم بدون شک درست به همان اندازه حماس، حزب‌الله، داعش و راست‌های مسیحی در آمریکا جریان "سیاسی - دینی" است. فراموش نباید کرد که درست به همانگونه که بخشی از مسلمانان در برابر حماس جبهه‌گیری می‌کنند، بسیاری از یهودیان (حتی یهودیان محافظه‌کار) و مسیحیان فلسطینی نیز در برابر صهیونیسم موضع گرفته و از فلسطینیها و مبارزات بر حق آنان حمایت می‌کنند!

برای من بسیار جالب است بدانم چگونه نیروهایی که نه تنها "حماس"، بلکه تمامی آنان را که از حق وجود خود دفاع کرده و در بسیاری از مواقع با سنگ به رویاری با تانک و هواپیماهای بمب‌افکن می‌روند، را جریاناتی "تروریستی" ارزیابی می‌کنند همزمان می‌توانند دولتهای اسرائیل را که در تمامی دوران حیات نظام اجتماعی آن سرزمینهای دیگران را به اشغال خود درآورده، با زیر پا گذاشتن تمامی مصوبات بین‌المللی در خلال این سالها به اشغال خود ادامه داده و با حرکات و حملات تروریستی بیکران در اسرائیل و در کشورهای دیگر (حتی در اروپا) از "حق حیات خود دفاع کرده است" (!!!!!!) تروریست نخوانند! به راستی واژه

من در فضای مجازی به خلاصه‌ای از قانون اساسی این کشور دست یافته‌ام (۴). در این مجموعه از جمله آمده است:

• اصل اول (در صفحه ۱۰): دولت اسرائیل یک کشور یهودی و خانه ملی مردم یهود است، جایی که مردم یهود آرزوی خود برای تعیین سرنوشت خود را مطابق با میراث تاریخی و فرهنگی خود، برآورده می‌کنند.

• اصل نوزدهم (در صفحه ۱۲): حق قانونی زمانی محدود می‌شود که اجرای آن به امنیت کشور، امنیت عمومی و رفاه عمومی، اخلاق عمومی، نقش دولت اسرائیل به عنوان خانه ملی مردم یهود، ماهیت دولت اسرائیل به عنوان یک کشور دموکراتیک یا برآوردن اجرای قوانین علیه فعالیت مجرمانه آسیب برساند.

• اصل بیست‌ویکم (در صفحه ۱۲): اورشلیم پایتخت اسرائیل است. اورشلیم مقر رئیس دولت، کنست (پادداشت ۵ در پانوشتها) قوه مجریه، دیوان عالی کشور قوه نظارت بر امور کشور است.

• اصل بیست‌وسوم (صفحه ۱۲): تقویم یهودی تقویم رسمی کشور است. (پادداشت ۶ در پانوشتها)

• اصل بیست‌وچهارم (صفحه ۱۲): روزهای استراحت مشخص‌شده برای نظام اجتماعی اسرائیل، سبت یهودی و تعطیلات یهودی است. هیچ کارگری در این روزهای استراحت نمی‌تواند استخدام شود، مگر اینکه طبق قانون تعیین شده باشد. فعالیت‌های ممنوع در این روزهای استراحت با اساسنامه تعیین می‌شود. غیریهودیان ممکن است در تعطیلات مذهبی خود از کار خودداری کنند. روزهای استراحت هر جامعه مذهبی را دولت تعیین می‌کند.

• اصل بیست‌وهشتم (صفحه ۱۲): افراد زیر حق بازگشت به عنوان "اولیم" (پادداشت ۷ در پانوشتها) را به اسرائیل دارند: (۱) فرزند شخصی که طبق قانون یهود یهودی است. (۲) شخصی که به یک جامعه یهودی پیوسته است و پیوند قابل‌قبولی با قوم یهود و میراث آن دارد، بدانگونه که در اساسنامه تعیین می‌شود. همسر و فرزندان یک اوله (پادداشت ۷ در پانوشتها)، که همراه با اوله یا تقریباً همزمان با او مهاجرت می‌کنند، حق دارند بنا به قانون تعیین‌شده در اسرائیل اقامت داشته باشند. حقوق مندرج در این ماده می‌باید به موجب اساسنامه با توجه به آنکه فردی رفاه عمومی را به خطر می‌اندازد، لغو شود.

• اصل سی‌ویکم (صفحه ۱۴): نظام اجتماعی اسرائیل موظف به اداره یک سیستم آموزشی ملی، از جمله یک سیستم ملی آموزشی مذهبی، که باید مهارت‌های ابتدایی را به همراه داشته باشد، می‌باشد. تاریخ، میراث و آداب و رسوم مردم یهود باید در مدارس که به یک جمعیت یهودی خدمت می‌کنند، آموزش داده شود. هر جامعه‌ای ممکن است محتوای منحصر به فردی را به برنامه

است مانعی برای اعتراضات و درگیری‌های گسترده شود. فلسطینی‌هایی که نمی‌خواهند خانه‌های خود را ترک کنند از سوی و جریانات راست افراطی یهودی به ویژه جریانی به نام "اوتسما یهودیت" (۲) (به معنای "قدرت یهودی") که در فکر ایجاد "اسرائیل بزرگ" هستند، در این درگیریها که به ویژه به دلیل همزمان شدن با ماه رمضان شدت بیشتری یافته است فعال بوده‌اند. در حمایت از خواسته‌های این فلسطینی‌هاست که توده‌های فلسطینی از جمله آنان که ساکن نوار غزه هستند به حرکت برخاسته‌اند و در حمایت از این جنبش است که "حماس" که بزرگترین جریان سیاسی و نظامی نوار غزه است به پرتاب موشک به اسرائیل اقدام کرده است. **روشن است که من نوافقی با حماس که نیرویی ارتجاعی است ندارم و صرفاً آنچه روی داده را تشریح می‌کنم.**

جالب اینجاست که بسیاری از کشورهای که امروز از "حق اسرائیل در دفاع از خود" داد سخن داده و از ضرورت "خودداری طرفین" از اعمال حرکات فخرآمیز سخن می‌گویند، همزمان باور دارند که نیروهای اسرائیلی سالهاست که سرزمین‌های فلسطینی‌ها را اشغال کرده و واقعیت آن است که در سالهای اخیر نه تنها این اشغال کاهش داده نشده، که با وسعت بخشیدن به ماواهای اشغالگران در ساحل غربی رود اردن و در گوشه و کنار شرق اورشلیم دامنه‌های این اشغال گسترش داده شده است. و اما کمی هم در مورد نیروهایی که در بسیاری از مواقع به دلیل رویارویی خود با اسلام و جریانات اسلامی دانسته یا نادانسته به دام دفاع از اسرائیل افتاده‌اند بگویم.

برخی از این نیروها کار را به جایی رسانده‌اند که در هنگام دفاع از اسرائیل از این کشور به عنوان یک کشور دمکراتیک یاد می‌کنند. به راستی اینان از واژه "دمکراتیک" به چه دلیل استفاده می‌کنند و پیامد چنین استفاده‌ای کدامین است؟ آیا یک نظام "دمکراتیک" آن است که "انتخابات" در آن صورت می‌گیرد؟ در این صورت چنین نیروهایی باید نظام "جمهوری اسلامی" را نیز نظامی "دمکراتیک" به حساب بیاورند! شاید هم‌زیان با من بگویند که "انتخابات" در جمهوری اسلامی چیزی جز خیمه‌شب‌بازی نیست و برای آنکه بتوانیم ارزیابی درستی از چنین نمایشاتی داشته باشیم باید به قانون اساسی جمهوری اسلامی مراجعه کرده و بدینگونه عدم وجود دمکراسی در جمهوری اسلامی را نشان دهیم. بسیار خوب. کاملاً درست می‌گویند! اما از چه رو همین کار را در مورد جمهوری اسرائیل به انجام درنیاوریم؟

۵) به موجب این تقویم امروز ۲۹ اردیبهشت ۱۴۰۰ هجری شمسی (۱۴۰۰ سال خورشیدی پس از هجرت محمد از مکه به مدینه) برابر با هشتمین روز از نهمین ماه سال ۵۷۸۱ پس از خلقت است. (!!!!!)

۶) نام پارلمان کشور اسرائیل

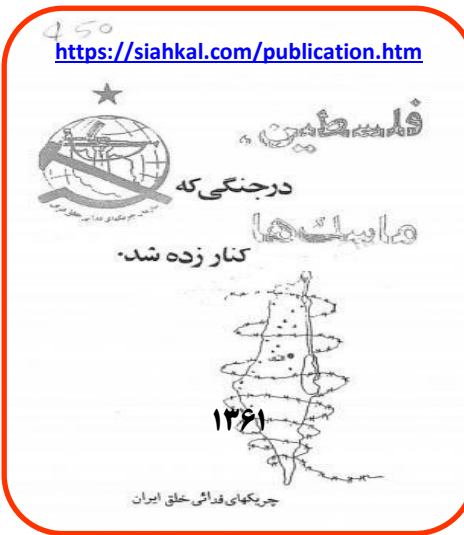
۷) "اولیم" Olim یا "اولاه" Olah (به عبری) و یا "آلیاه" Aliyah (به عبری و انگلیسی) به فردی گفته می‌شود که به موجب باور صهیونیستی دارای حق کامل و خدشه‌ناپذیر مهاجرت به سرزمین موعود (مهاجرت به حق) می‌باشد. دو موج نخستین کوچ اولیم‌ها به "سرزمین موعود" پس از پیدایش صهیونیسم و در دوران امپراطوری عثمانی در خلال سالهای ۱۸۸۲ و ۱۹۱۴ (پیش از آغاز جنگ جهانی اول) به جامه عمل درآمد. هر "اولیم" (یهودی‌ای که بخواهد به سرزمین موعود مهاجرت نماید) مورد پذیرش اسرائیل قرار گرفته و از بدو ورود شهروند این کشور به شمار آمده و می‌تواند از حقوق شهروندی در آن برخوردار گردد.

۸) "صهیونیسم" (Zionism/Sionism) اندیشه‌ای است که پایه‌های آن در طی دو ماه در سال ۱۸۹۵ توسط "تئودور هرتزل" (Theodor Herzl)، اندیشمند و فعال اجتماعی یهودی و شهروند امپراطوری "اتریش - مجارستان" در کتاب "دولت یهود" (The State of the Jews) پرداخته شد. هرتزل که شاهد فشار بسیار بر یهودیان ساکن اروپا (هم اروپای شرقی و هم اروپای غربی) بود چاره را در آن می‌دید که یهودیان بتوانند سرزمینی از آن خود داشته باشند و تمامی یهودیان در آنجا اقامت گزیده و بدینگونه از گزند دیگران در امان باشند. هرتزل بهترین مکان برای برآوردن چنین خواسته‌ای را سرزمین فلسطین، جایگاه کهن یهودیان، می‌دید اما آن را ضروری ندانسته می‌توانست قبول کن که سرزمین دیگری (مانند اوگاندا) جایگاه این سرزمین موعود باشد. پس از آغاز جنبش صهیونیستی که جنبشی کاملاً سیاسی بود تعداد نه چندان زیادی یهودی به فلسطین مهاجرت کردند اما مهاجرت اساسی و تبدیل فلسطین به سرزمینی با تعداد بسیاری یهودی پس از پایان جنگ جهانی دوم و آنچه که نازیست‌ها بر سر بسیاری از اقلیتها (از جمله کمونیستها، سوسیالیستها، کولی‌ها، همجنس‌گرایان، درماندگان جسمی و) و به ویژه یهودیان آوردند صورت گرفته و از اینرو می‌توان گفت که فلسطینی‌ها ناچار شدند تقاص گناهان اروپائیا را بپردازند.

نادر ثانی

چهارشنبه ۲۹ اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۰

در پایان باید تاکید کنم که اختلافات اسرائیل با فلسطین بدون در نظر گرفتن تنیدگی دولت اسرائیل با امپریالیسم و نقش صهیونیسم در جهان غیر قابل شناخت و درک



می‌باشد. تنها کسانی قادر به شناخت موقعیت پیچیده انقلاب خلق فلسطین می‌شوند که وابستگی اسرائیل به امپریالیسم و به خصوص امپریالیسم آمریکا را بفهمند و در نظر بگیرند. البته با نگاهی تاریخی به مسئله اسرائیل و انقلاب خلق فلسطین به روشنی می‌توان به ابعاد این رابطه پی برد. این رابطه البته امر پنهانی هم نیست و در ۷۰ سال گذشته هیچ رئیس جمهور آمریکا نبوده که بر تنیدگی امنیت ایالات متحده آمریکا با اسرائیل سخن نگفته یا میلیاردها دلار کمک مالی در اختیار دولت اسرائیل قرار نداده باشد. به همین دلیل هم رسیدن خلق فلسطین به حق تعیین سرنوشت خود وابسته است به نابودی سلطه امپریالیسم در منطقه و همه سگهای زنجیریش تا شرایط برای تحقق حق تعیین سرنوشت مردم منطقه مهیا شود.

درد بر نوده‌های محروم فلسطین که برای رسیدن به آزادی می‌جنگند!
مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!
زنده‌باد آزادی! پروزباد انقلاب!

پانوشته‌ها:

- 1) UNRWA = United Nations Relief and Workers Agency for Palestine Refugees in the Near East
- 2) Sheikh Jarrah
- 3) Otzma Yehudit

۴) آدرس دستیابی به این سند:

<https://u.cs.biu.ac.il/~koppel/constitution-english-04%5B1%5D.07.06-published.pdf>

تروریست معنایی دلخواهی دارد یا با واقعیت عملکرد نیروها معنا می‌یابد؟

چنین نیروهایی به اشکال گوناگون و به طور غیرمستقیم توده‌های فلسطینی (به ویژه در نوار غزه) را مورد نكوهش و شماتت قرار می‌دهند که چرا در انتخاباتی آزاد به "حماس" رای داده‌اند!!!! این دیگر بسیار جالب است! آیا از جنبی پیامدی از به اصطلاح "انتخابات" آزاد نمی‌تواند آن باشد که توده‌ها به هر دلیل که باشد به نیرویی که مطابق میل و نظر ما نیست رای دهند؟ و آیا از جانب دیگر ضرورت ندارد که بینیم توده‌ها چرا چنین کرده و می‌کنند؟ آیا واقعیت این نیست که دیکتاتوری آپارتاید اسرائیل از سویی، فعالیت‌های اجتماعی "حماس" از سویی و فساد مالی و اجتماعی بیکران موجود در "تشکیلات خودگردان فلسطین" و عدم کارایی و امکانات بسیار ناچیز آن از سویی دیگر به دفاع بخشی از توده‌ها از جریانی چون "حماس" دامن زده است؟

جالب توجه اینجاست که امروز بسیاری از مردم اسرائیل از خانه‌های خود بیرون آمده، علیه حملات وحشیانه نیروهای نظامی خود حرکت کرده و از مبارزات فلسطینی‌ها حمایت می‌کنند و همزمان برخی از نیروهای ایرانی (در داخل و در خارج از کشور) به بهانه "مبارزه با حماس اسلامی" از حملات اسرائیل و نتانیاهو حمایت کرده و ندا سر می‌دهند که "نه غزه نه لبنان، جانم فدای ایران!" زهی بی‌شرمی. آیا بهتر نیست فریاد سر داد: "هم غزه، هم ایران، آزادی برای انسان!"

از سویی دیگر باید به یاد داشت که جنگ اخیر یک ملت بازنده داشته است و دو نیروی فلسطینی به ویژه در نوار غزه است و دو نیروی "برنده" از سویی حماس است که در پیامد کشتار اخیر موقعیتی بالاتر پیدا می‌کند. گردانندگان حماس به خوبی می‌دانند که در میدان نظامی کوچکترین شانسی در برابر ارتش تا به دندان مسلح اسرائیل ندارند اما میدان تبلیغاتی، اجتماعی و سیاسی کارزار دیگریست. در این میدان قربانی شدن توده‌ها غیرنظامی غزه و به ویژه کودکان می‌تواند به مثابه برگی برنده در خدمت حماس قرار گیرد. و در سویی دیگر "برنده دیگر" دولت اسرائیل و در راس آن بنیامین نتانیاهوی جنایتکار که پیش از درگیریهای اخیر در معرض تهاجمات بسیار قضایی و سیاسی قرار داشت و در حال هم سقوط و هم ریسک زندانی شدن بود که با بارش موشکهای حماس از آسمان گویی "هدیه‌ای آسمانی" برای نتانیاهو ارسال شد تا بار دیگر موقعیت او را مستحکم نماید.

استان گلستان اعتراف کرده‌اند که بر مبنای این طرح ۲۲ هکتاری در گام اول یک بسترسازی صورت می‌گیرد و وقتی بسترها آماده شد از سرمایه گذاران محترم دعوت می‌کنیم که طرح و برنامه‌های‌شان را برای گسترش هر چه بیشتر ارایه دهند. بنیاد مستضعفان، بنیاد علوی، یک شرکت گردش‌گری و غیره این جزیره را که کل مساحت آن ۲۸۰ هکتار است برای بهره‌برداری و سودجویی بیشتر از طبیعت بین خود تقسیم کرده‌اند. به گفته مسئولین استان قرار است در چهارچوب این طرح مراکز تجاری، سینما، موزه آریان، آکواریوم، زمین گلف، میدان تیراندازی و انواع بازار و هتل ایجاد شود؛ اما فعالان محیط زیست که با چنین تخریبی مخالفند می‌گویند: طبیعت‌گرد نمی‌رود در منطقه حفاظت شده در هتل بخوابد. چنین فردی به خاطر رفتن به سینما یا تماشای تئاتر به دامن طبیعت نمی‌رود. در همین گیر و دارها مسئولین استان گلستان اعتراف نمودند که به دنبال آن هستند که یک بندر تجاری در بیرون از خلیج گرگان در ساحل خزر و در استان گلستان بسازند که این عمل نیز به نوبه خود به معنای فدا کردن محیط زیست برای پول و تجارت می‌باشد.

همان‌طور که می‌دانیم جمهوری اسلامی در حالی که محیط زیست را نابود می‌کند تا جیب‌های خود و نور چشمی‌هایش را از پول پر سازد فعالان محیط زیست را به همدستی با دول بیگانه و متخاصم متهم نموده و آن‌ها را دستگیر و در حد مرگ شکنجه کرده و زندانی می‌کند.

۳- یک فاجعه دردناک دیگر مربوط به ساختمان سد گتوند در جنوب غربی ایران می‌باشد. ادعا شده است که هدف از احداث این سد که از بزرگ‌ترین سدهای ایران بر روی رودخانه کارون می‌باشد تامین بخشی از نیاز برق کشور، کنترل سیلاب‌های فصلی کارون و تامین آب کشاورزی است. این پروژه که بدون هیچ‌گونه شناسایی و مطالعه کارشناسی منطقه اجرایی شد روزگار مردم این منطقه را سیاه کرده است. بر اساس گزارشات کارشناسان در فاصله ۵ کیلومتری این سد، معدن نمکی قرار داشت که به گفته آن‌ها ذخیره نمک آن به صدها میلیون تن می‌رسد. اما چون سازندگان سد بدون توجه به این موضوع اقدام به ساخت آن سد نمودند پس از آب‌گیری سد این معدن نمک به زیر آب رفته و باعث بالا رفتن نمک و شوری بیشتر آب کارون تا ۲۵ درصد شده است. آب دریاچه پشت سد آن‌قدر دارای نمک بالایی است که شوری آن به شوری آب خلیج فارس می‌رسد. به همین دلیل هم تمام اراضی کشاورزی و حاصلخیز استان خوزستان در معرض خطر نابودی قرار گرفته است. تنها دستاورد این پروژه برای مردم زحمت‌کش و آفتاب سوخته جنوب نابودی زمین‌های کشاورزی و



تخریب محیط زیست نتیجه طبیعی

سلطه جمهوری اسلامی!

جمهوری اسلامی باعث فرسایش خاک کشور و تسریع کویری شدن منطقه می‌گردد.

۲- یکی دیگر از نمونه‌های تخریب محیط زیست که تحت عنوان پروژه گردش‌گری پیش برده شده، پروژه ایجاد بندر تجاری در جزیره آشوراده می‌باشد. آشوراده در استان گلستان در شبه جزیره میانکاله در بندر ترکمن تنها جزیره ایرانی در دریای خزر می‌باشد. مردم این جزیره در سال ۱۳۷۲ به علت بارندگی و بالا آمدن سطح آب دریا و جاری شدن سیل جزیره را ترک کردند. جهت درک اهمیت این جزیره لازم است تاکید کنم که در سال ۱۳۵۴ کنوانسیون جهانی رامسر این جزیره را در زمره تالاب‌های مهم جهان قرار داده است؛ مکانی که پناهگاه حیات وحش و در تمام ایام سال میزبان پرندگان مهاجر است. این جزیره زیست‌گاه چند نوع آبی‌ست که معروف‌ترین‌شان فک خزری و چندین گونه گیاهی و جانوری دیگر است.

در حدود بیست سال است که فعالان محیط زیست به این طرح به اصطلاح گردش‌گری اعتراض داشته و معتقدند که هدف از این طرح‌ها پول‌سازی به هزینه نابودی طبیعت کم نظیر گلستان می‌باشد. به اعتقاد آن‌ها رژیم فاسد جمهوری اسلامی بدون توجه به زیستگاه حیوانی، گیاهی و آریان و حیات وحش و برای سود و پول‌ساز بودن این طرح‌ها در حال اجرای پروژه‌ای است که به نابودی محیط زیست این جزیره منجر می‌شود. در همین حین استاندار گلستان در تلاش است تا به هر قیمتی که شده این طرح پر درآمد اما تخریب‌گر را به اجرا گذارد، طرحی که همه می‌دانند اجرایش جز با نابودی طبیعت جزیره امکان‌پذیر نمی‌باشد. این استاندار تخریب‌گر محیط با وقاحت تمام می‌گوید: نگرانی از بابت فعالان محیط زیست نداریم چرا که این طرح به تصویب شورای معماری و شهرسازی رسیده است. اما بدون این‌که مصوبه‌ایی در دست باشد مسئولان بی مسئولیت

رژیم پوسیده و رو به زوال جمهوری اسلامی همان‌گونه که مردم ما را در فقر و فلاکت غوطه‌ور ساخته است طبیعت سرزمین مملو از منابع طبیعی کشورمان را هم به نابودی کشانده است. این رژیم دزد و فاسد در تخریب طبیعت و محیط زیست نشان داده که هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد.

رژیم جنایت‌کار جمهوری اسلامی همان‌طور که در برخورد فضاخت‌بار به تمامی حوزه‌های انسانی از شاخص‌ها و استانداردهای جهانی فراتر رفته و از تمام همپالگی‌هایش گوی سبقت را ربوده، در ویرانی آب و خاک و محیط زیست نیز رکورددار شده است به طوری که هیچ کوه و دشت و دریایی در کشورمان از گزند سیاست‌های غارت‌گرانه این رژیم و حامیانش در امان نمانده است. برای نشان دادن این واقعیت در زیر به چند نمونه اشاره می‌کنم:

۱- یکی از شاهکارهای نورچشمی‌های جمهوری اسلامی فروش خاک حاصلخیز کشاورزی کشور چه به صورت قاچاق و چه به صورت تجارت رسمی به کشورهای همسایه همچون امارات متحده و قطر می‌باشد؛ در حالی‌که در شرایط اقلیمی ایران نیاز مبرم به ایجاد پوشش گیاهی و غنی سازی خاک برای جلوگیری از جاری شدن سیلاب و ویران‌گری ناشی از آن با برجستگی خود را نشان می‌دهد اما با حمایت رژیم تبهکار جمهوری اسلامی باندهای قاچاق و نورچشمی‌ها به راحتی در حال "صدور" خاک حاصلخیز به مثابه "کالا" به کشورهای نامبرده می‌باشند. در حالی‌که یک رژیم مردمی و دلسوز برعکس وظیفه دارد جهت حفاظت از خاک، عملیات آب‌خیزداری متعددی را سازمان دهد تا از کویر شدن کشور و بلای ریزگردها در امان بماند. بنا به گفته کارشناسان برای شرایط اقلیمی کشور ما تشکیل یک سانتیمتر خاک ۱۰۰ سال زمان لازم دارد. بنابراین واضح است که اقدام به فروش خاک از طرف رژیم ویران‌گر

دایمی یا فصلی هستند و ۳۹ تان دیگر دوره‌ای می‌باشند. این حوضچه با داشتن دشت‌هایی مانند ارومیه، تبریز، آذرشهر، بوکان، بناب، میانواب، نقده، سلماس، پیرانشهر و اشنویه یکی از بزرگ‌ترین و ارزشمندترین کانون‌های فعالیت کشاورزی و دامداری در ایران به شمار می‌رود. سد بوکان نقش مهمی در حفظ این دریاچه تاکنون داشته است.

این دریاچه در اواسط دهه ۸۰ شروع به خشک شدن کرد و امروز در خطر خشک شدن کامل قرار دارد. نصابری که از طریق ماهواره به دست آمده نشان می‌دهد که دریاچه ۸۸ درصد مساحت خود را از دست داده است. اما دلایل خشک شدن آن سد سازی‌های بی رویه و احداث بزرگراه بر روی دریاچه و استفاده بی رویه از منابع آب حوزه آبریز دریاچه و همچنین کاهش بارندگی‌های سال‌های اخیر اعلام شده است. بر اساس مطالعات انجام شده خشکسالی تنها باعث کاهش ۵ درصد بارش در حوزه آبریز دریاچه شده است و عوامل انسانی مانند پروژه‌های جاه طلبانه‌ی توسعه اقتصادی آبی و ساخت بزرگراه ۱۵ کیلومتری بر روی دریاچه با دریاچه کوچک ۱۲ کیلومتری وضعیت دریاچه را بحرانی کرده است.

در سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ نزدیک به بیست سد بر روی رودخانه‌های حوزه آبریز دریاچه ساخته اند و عملاً مانع از انتقال آب رودخانه‌هایی که به دریاچه می‌ریزند شده‌اند. از این آب‌ها برای تامین نیازهای باغ‌ها و تفرجگاه‌هایی که جنبه عمومی ندارد و متعلق به اشخاص حقیقی‌ست استفاده شده است. کارشناسان بر این باورند که تا آب این رودخانه‌ها بار دیگر به این دریاچه باز نگردد امکان احیای آن بعید به نظر می‌رسد. آن‌هم در شرایطی که نزدیک به ۷۰ درصد مردم ارومیه از طریق کشاورزی معیشت خود را تامین می‌کنند و خشک شدن این دریاچه علاوه بر نابودی کشاورزی و نابودی اشتغال مردم ارومیه و امرار معاش و تهیه قوت لایموت مردم از این رهگذر تأثیرات مخرب دیگری هم دارد که خطر بزرگی برای مردم منطقه می‌باشد.

کارشناسان محیط زیست معتقدند که در صورت خشک شدن دریاچه هوای معتدل منطقه تبدیل به هوای گرمسیری همراه با ریزگردهای نمکی خواهد شد و زیست منطقه تغییر خواهد کرد. همچنین می‌گویند علاوه بر ریزگردهای نمکی، بسیاری از آلودگی‌های شامل فلزات سمی سنگین که در صنعت به کار می‌روند و مواد سمی مورد استفاده در کشاورزی، به آب‌های سطحی و زیر سطحی مرتبط با دریاچه، نفوذ کرده‌اند

ادامه در صفحه ۱۹

نتیجه طبیعی خشک شدن این دریاچه باعث فقر و تیره‌روزی هزاران ماهی‌گیر زحمت‌کش و مهاجرت مردم بومی به مناطق دیگر و حاشیه نشینی آنان شده است.

خشکسالی و بحران‌هایی مانند گرمایش هوا دلیل اصلی و بنیادین این محرومیت‌ها نمی‌باشد. استان سیستان و بلوچستان از دیرباز مورد بی توجهی حاکمین ظالم و ستمگر بوده است. تجربه سلطه چهل ساله جمهوری اسلامی نشان داده که دشمنی رژیم حافظ منافع سرمایه‌داران دزد و غارتگر با مردم و سکونت‌گاه‌هایشان حد و مرزی نمی‌شناسد. بی‌کفایتی و بی‌تدبیری که خاصه این رژیم و منسوبین به آن می‌باشد از سیستان و بلوچستان سرزمینی سوخته ساخته است. زمستان‌ها دریغ از یک قطره نفت در دیار ایران نفت‌خیز و تابستان‌ها دریغ از یک جرعه آب؛ آن‌چنان زندگی را بر مردم این منطقه سخت کرده که زبان از بیانش قاصر است. تبلیغات جمهوری اسلامی وضع منطقه را به خشکسالی نسبت می‌دهد تا مسئولیت خود را در شکل‌گیری این اوضاع لاپوشانی کند. اما همه می‌دانند که ایران در منطقه خشک کره زمین و در ناحیه جنب استوایی و استوایی قرار دارد و منطقه‌ای کوهستانی و نیمه خشک است و این اتفاق به تازگی در جغرافیای منطقه ما ایجاد نشده است. این سرزمین با همین موقعیت آب و هوایی در تاریخ طولانی و پر فراز و نشیب خود توانسته از خشکسالی‌های دراز مدت و از شرایط بسیار دشوارتر عبور کند. مردم این دیار طوفان‌های ۱۲۰ روزه شنی و بادهای سوزان کویری و ظلم و بیداد حاکمان بیدادگر را توامان تجربه کرده‌اند.

نباید فراموش کرد که، زمانی از استان سیستان و بلوچستان به عنوان انبار غله ایران نام برده می‌شد. ولی امروز به دلیل سیاست‌های ضد مردمی و ضد محیط زیستی رژیم بخش‌های بزرگی از هامون خشک شده و کشاورزان و ماهی‌گیران زحمت‌کش این دیار برای یافتن منبع درآمد مجبور به کوچ به شهرهای بزرگ‌تر و یا جذب کارهای کاذب و قاچاق شده‌اند.

۵- خشک شدن دریاچه ارومیه فاجعه دیگری‌ست که مسبب اصلی آن جمهوری اسلامی و سیاست‌های ضد مردمی‌اش می‌باشد. دریاچه ارومیه بزرگ‌ترین دریاچه داخلی و آب شور کشور می‌باشد. به خاطر شوری بیش از حد آب دریاچه هیچ نوع ماهی در آن زندگی نمی‌کند ولی با دارا بودن بیش از صد جزیره کوچک و صخره‌ای توقف‌گاه پرندگان مهاجر بسیاری است و تنوع زیستی بالایی برای پرندگان مهاجر در خود دارد. حوضچه آبریز این سد از طریق حدود ۶۰ رودخانه سیراب می‌شود. ۲۱ رودخانه آن

خسارت سالانه معادل ۶۰ میلیارد تومان به اقتصاد منطقه است. اگر بخواهیم از میزان خسارتی که این پروژه به زندگی مردم تهی‌دست و فقیر ساکن استان زرخیز خوزستان وارد کرده و می‌کند بنویسیم، "مثنوی هفتاد من" می‌شود. بعد از بارندگی‌های سال ۹۹ به دلیل بالا آمدن آب، مخزن سد روستاهای اطراف گرفتار آب‌گرفتگی شده و روستاهای تلخاب، تاجدین و پرنوشته در شهرستان مسجد سلیمان به زیرآب رفتند. مجریان این پروژه که باید از آن‌ها به عنوان مافیای سیری ناپذیر چنگ انداخته بر مال و جان مردم کشورمان یاد کنیم نه تنها آب خوزستان و کشاورزی آن‌را نابود کردند بلکه نخل‌داران جنوب را هم از این سودای پر سودشان بی نصیب نگذاشته‌اند. در شرایطی که زندگی و معیشت کشاورزان و نخل‌داران تنها به آب بستگی دارد نخل‌داران ده‌ها هزار اصله نخل خود را در اثر شوری آب از دست داده و زندگی و معیشت‌شان نابود شده است. بر اثر شور شدن آب به طبع، خرماي خوزستان هم به نابودی کشانده شد و هزاران رنجبر جنوب شغل و تنها ممر درآمدشان را از دست داده‌اند. مجریان این طرح این سوداگران جان و مال مردم، جلگه سرسبز خوزستان را به زمینی شوره‌زار که دیگر هیچ گیاهی در آن رشد و نمو نخواهد کرد تبدیل نموده‌اند.

۴- نمونه بعدی دریاچه هامون در سیستان و بلوچستان می‌باشد. دریاچه هامون شریان حیاتی این استان، بعد از خزر و دریاچه ارومیه سومین دریاچه بزرگ ایران است. هامون مشترکاً میان ایران و افغانستان قرار دارد که نزدیک به ۲۸۳۰ کیلومتر آن به ایران تعلق دارد. دریاچه هامون به آب رودخانه هیرمند که از کوه‌های هندوکش سرچشمه می‌گیرد و از افغانستان به این دریاچه می‌ریزد وابسته است. دریاچه هامون مدت‌هاست با کم آبی روبه‌روست و بخش‌های بزرگی از آن خشک شده و این باعث مشکلات بزرگ اجتماعی اقتصادی و زیست محیطی شده است. اخیراً هم دولت افغانستان با کمک‌های مالی آمریکا در ولایت نیمروز موفق به ساختن سد کمال خان بر رودخانه هیرمند شد. رییس جمهور دست نشانده امپریالیست‌ها در افغانستان _ اشرف غنی _ نیز مانند همپالگی‌هایش در ایران در زمان افتتاح سد کمال خان بر روی رود هیرمند وقیحانه خطاب به ایران اعلام نمود که نفت بدهید تا آب بدهیم. در حالی‌که دریاچه هامون دارای حق‌آبه طبیعی از رود هیرمند می‌باشد. این‌که جمهوری اسلامی در این زمینه چه خواهد کرد هنوز روشن نیست. اما یک چیز کاملاً روشن است: حیات دریاچه هامون، مردم و ساکنین حاشیه‌ای هیرمند به آبی وابسته است که از هیرمند به هامون می‌رسد.



اسلامی با سازماندهی وسیع چنان منطقه را تحت کنترل خود در آورده و به کارگران جهت دستگیری آنان هجوم می آوردند که عملاً امکان تجمع را در آن محل از کارگران سلب نمودند. با این حال تعدادی از کارگران در حوالی این منطقه دست به تجمع زده و روز جهانی خود را با سر دادن شعار های مبارزاتی گرامی داشتند.

در روز کارگر، چه هشدار های وزارت اطلاعات به فعالین کارگری مبنی بر عدم تجمع و چه اقدامات سرکوبگرانه نیروهای مسلح رژیم و هجوم به تجمعات و دستگیری کارگران، بار دیگر به روشنی نشان داد که جمهوری اسلامی هراس شدیدی از تجمعات مردمی و به خصوص تجمعات کارگری دارد.

در شرایطی که خود دست اندرکاران جمهوری اسلامی این روزها مرتباً از خطر انقلاب و شورش گرسنگان هشدار می دهند، روشن است که چرا سردمداران جمهوری اسلامی از هر نوع تجمع در وحشت‌اند و این ترس را با گسترش فضای خفقان و سرکوب ددمنشانه کارگران در روز جهانی کارگر بار دیگر به نمایش گذاشتند.

یورش به کارگران و دستگیری آنها در روز کارگر امسال یک بار دیگر ماهیت ضدکارگری جمهوری دار و شکنجه را به نمایش گذاشت و وظیفه مبارزه هر چه پیگیرانه تر برای نابودی این رژیم ضد کارگر و مرتجع را در مقابل کارگران مبارز و نیرو های انقلابی قرار داد.

برای حمایت از کارگران ستمدیده و مبارزات آنها یکی از وظایف نیروهای آگاه و انقلابی جامعه این است که ضمن تأکید بر ضرورت مبارزه برای نابودی این نظام و سرنگونی رژیم کارگر ستیز جمهوری اسلامی، خواست مردمی "کارگر زندانی آزاد باید گردد" را در پیوند با این مبارزه با صدای هر چه قوی تری فریاد زده و به پیش ببرند.

کارگر زندانی آزاد باید گردد!

رژیم کارگر ستیز جمهوری اسلامی نابود باید گردد!

زنده باد انقلاب!

چریکهای فدایی خلق ایران

هجدهم اردیبهشت ۱۴۰۰- ۸ مه ۲۰۲۱

کارگران ایران در روز جهانی خود!

در ۱۱ اردیبهشت ماه امسال (۱۴۰۰) شاهد واقعه شادی بخش برگزاری تجمعاتی به مناسبت روز جهانی کارگر از طرف کارگران مبارز ایران در تعدادی از شهرهای ایران بودیم که پیش از این در این وسعت سابقه نداشت.

در روز کارگر به رغم تهدیدات و هشدار های وزارت اطلاعات مبنی بر عدم برگزاری هر نوع تجمعی و به رغم شرایط شیوع کرونا، اما شهرهای تهران، کرج، تبریز، رشت، مشهد، سنندج، کرمانشاه، اصفهان، اهواز، قزوین، نیشابور، اراک، خرم آباد، رشت، شوش، ساری و ... شاهد

تجمعات کارگری بودند. گستردگی این تجمعات در سراسر کشور از یک طرف به روشنی از شدت فشارهای اقتصادی و سیاسی ای که بر کارگران اعمال می شود خبر می دهد و از طرف دیگر بیانگر رشد و گسترش جنبش کارگری و رشد آگاهی کارگران نسبت به روز خود می باشد. در این روز کارگران به تهدیدات وزارت اطلاعات اهمیتی نداده و روز جهانی خود را در حد توان پاس داشتند. در برخی از واحد های تولیدی همچون فولاد اهواز و مجتمع نیشکر هفت تپه تجمعات کارگری در محل کار برگزار شد. در مجتمع فولاد اهواز، کارگران با پخش شیرینی روز کارگر را پاس داشتند و در هفت تپه، کارگران بانجم و سخنرانی در محلی که همیشه کارگران در آنجا دست به تجمع می زنند، اول ماه مه را گرامی داشتند.

در جریان تجمعات کارگری به مناسبت اول ماه می (۱۱ اردیبهشت) شعارهایی همچون "درد ما درد شماست، مردم به ما ملحق شوید"، "تأمین اجتماعی، چه اسم اشتباهی"، "مرگ بر ستمگر" و ... سر داده شد. این تجمعات کارگری همانطور که انتظار می رفت با هجوم ددمنشانه سربازان بد نام امام زمان و نیرو های انتظامی مواجه شد و در طی این یورش تعدادی از کارگران دستگیر شدند. بر اساس گزارشات منتشر شده در تهران و سنندج بیش از ۲۰ نفر دستگیر شده اند.

در تهران کارگران و فعالان کارگری قصد داشتند در مقابل وزارت کار دست به تجمع بزنند. اما نیروهای سرکوبگر جمهوری

تخریب محیط زیست نتیجه سلطه جمهوری اسلامی... از صفحه ۱۸

و در صورت خشک شدن دریاچه بسیاری از مواد سمی، هوازی شده و خطرات بیماری‌های تنفسی برای زیست‌بوم مردم منطقه به وجود خواهد آمد. همچنین پیش بینی کرده‌اند که در صورت خشک شدن دریاچه شاهد بارش باران نمک در استان‌های هم‌جوار خواهیم بود و این امر خطر مهاجرت و آوارگی ۱۲ تا ۱۵ میلیون انسان را سبب خواهد شد. تا لحظه نوشتن این سطور هنوز هیچ اقدام جدی از طرف رژیم ضد مردمی حاکم بر کشورمان جهت جلوگیری از این فاجعه به عمل نیامده است.

به گزارش ایسنا در فروردین‌ماه امسال وزارت نیرو طی سال گذشته حق‌آبه دریاچه ارومیه را طی سال آبی ۱۳۹۹-۱۴۰۰ حدود ۶۴۰ میلیون متر مکعب اعلام کرد؛ که این حق‌آبه از ابتدای آذرماه تا آخر اردیبهشت امسال به سمت ارومیه رهاسازی شود. اما ستاد احیای دریاچه ارومیه اعلام کرده است که متأسفانه تاکنون تنها بخش کمی از این حق‌آبه ۱۶۰ میلیون متر مکعبی به دریاچه ارومیه رسیده است و به طور کلی می‌توان گفت که اکنون دریاچه سدها را بر روی دریاچه ارومیه بسته‌اند.

علاوه بر این که رژیم ضد خلقی و فاسد جمهوری اسلامی هیچ‌گونه اراده‌ای برای احیا و زنده نمودن دوباره دریاچه ارومیه نشان نمی‌دهد، وضعیت امروزی این دریاچه نتیجه فعالیت‌های ضد محیط زیستی رژیم و مافیای اقتصادی حاکم است. بر اساس گزارشات منتشر شده می‌توان با توجه به شرایط کم بارشی امسال نتیجه گرفت که این وعده و وعیدهای رژیم مانند دیگر قول‌ها و وعده‌هایش صرفاً نوعی کار امروز را به فردا انداختن است و با بی اهمیت جلوه دادن موضوع می‌خواهد خود را از فشار افکار عمومی و فعالان محیط زیست برای چند صباحی نجات دهد.

۶- نمونه دیگری از فعالیت‌های مخرب و ویرانگر طبیعت توسط سردمداران جمهوری اسلامی، استان‌های مازندران و گیلان می‌باشد. به دلیل خوش آب و هوایی و طبیعت زیبای این استان‌ها در سال‌های سلطه جمهوری اسلامی این مناطق بیشترین آسیب به محیط زیست و کسب و کار و کشاورزی و نابودی معیشت مردم را به خود دیده است. جنگل‌های زیبای شمال، سواحل دریا و کوه‌ها بهترین مکان برای دزدان و چپاولگران حاکم می‌باشد تا تحت نام گردشگری و یا تحت عناوین دیگر آن‌ها را به سوزن سودپرستی خود بدل کنند.

روستای سرچشمه در حومه لاهیجان در دل کوه قرار دارد. مردم این روستا به چای‌کاری اشتغال دارند. به دلیل کوهستانی بودن این منطقه این روستا از آب و هوای خوبی برخوردار است.

ادامه در صفحه ۲۰

گرامی باد روز جهانی کارگر!



مطالبه می‌باشد. چرا که بورژوازی دندان‌گرد حاکم که تا مغز استخوان به امپریالیست‌ها وابسته است در بیشتر واحدهای تولیدی حتی از پرداخت دست‌مزدهای حداقلی کارگران نیز خودداری کرده و به جای پرداخت تمام حقوق کارگران، صرفاً گوشه کوچکی از دست‌مزد آنان را آن‌هم در فواصل طولانی به صورت "مساعده" در اختیار کارگران قرار می‌دهد. به همین دلیل هم هست که ما امروز با کارگرانی مواجه می‌شویم که ماه‌ها حقوق عقب افتاده از کارفرما طلب‌کارند. با توسل به چنان اعمال غارت‌گرانه و ظالمانه است که امروز سرمایه‌داران زالوصفت در شرایط بیکاری گسترده و فشرده‌گی ارتش ذخیره کار و اخراج‌های دائمی فرصت یافته‌اند شیوه پرداخت دست‌مزد کارگران به صورت "مساعده" را به عامل فشاری مضاعف بر دوش کارگران

بدل کرده و زنجیرهای اسارت آن‌ها را محکم‌تر نمایند. در مقابل، روزی نیست که کارگران و زحمت‌کشان ستم‌دیده و آگاه در اثر فشار طاقت فرسایی که بر آن‌ها تحمیل می‌شود در گوشه‌ای از کشور با وجود اپیدمی کرونا و سایر شرایط محدود کننده، صدای اعتراض و حق‌طلبی خود را علیه کارفرمایان و سرمداران جمهوری اسلامی بلند نکنند و سرمایه‌داران و رژیم حاکم را در حد توان خویش به مصاف فرا نخوانند. واقعیت این است که مبارزات حق‌طلبانه کارگران همواره از طرف نیروهای سرکوب‌گر جمهوری اسلامی به مثابه سنگ نگهبان بورژوازی وابسته حاکم با بی‌رحمی تمام با ضرب و شتم کارگران و پرتاب گاز اشک آور به سوی آنان سرکوب می‌شود. علاوه بر این کارگران مبارز دایما با دستگیری و زندان و شکنجه حاکمان مواجه هستند. از طرف دیگر در شرایطی که چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است دیکتاتوری حاکم حتی امکان ایجاد تشکیلات صنفی را هم از کارگران ما سلب نموده و با اعمال قهر ضد انقلابی از هر گونه پیشروی مبارزات کارگران جلوگیری می‌نماید.

کارگران مبارز!

در آستانه روز جهانی کارگر و در اوضاع و احوالی که جمهوری اسلامی از وحشت نتایج ناشی از تجمع و اتحاد شما اجازه برگزاری آزادانه این جشن کارگری را به شما نمی‌دهد باید بدانید که زندگی بدون فقر و فلاکت، تنها با نابودی جمهوری اسلامی و نظام سرمایه‌داری حاکم که این رژیم با دار و شکنجه به حفاظت از آن برخاسته امکان‌پذیر می‌باشد. برای دست‌یابی به یک زندگی سعادت‌مندانه راهی جز جنگیدن وجود ندارد. تنها در بستر این جنگ است که امکان سازمان‌یابی کارگران و شکل‌گیری عالی‌ترین اشکال سازمان‌یابی آن‌ها امکان‌پذیر می‌گردد. تجربه نشان داده که رهایی قطعی کارگران به انقلاب علیه نظم موجود وابسته است و این انقلاب هم بدون رهبری کارگران به سرانجام نخواهد رسید.

زنده باد اول ماه مه روز جهانی کارگر!

پیروز باد مبارزات کارگران برای رسیدن به رهایی!

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

چریک‌های فدایی خلق ایران

چهارم اردیبهشت ۱۴۰۰ - ۲۴ آوریل ۲۰۲۱

امسال کارگران در شرایطی به پیشواز روز جهانی خود (اول ماه مه) می‌روند که بحران سر تا پای نظام استثمارگرانه سرمایه‌داری را فرا گرفته است. این یک بحران ساختاریست که به دلیل اپیدمی کرونا ابعاد وسیع‌تر و شدیدتری به خود گرفته است. اپیدمی کرونا در همه جهان، سودپرستی سرمایه‌داران و بی‌لیاقتی‌شان در کنترل این بیماری را آشکار ساخته است. بر اثر این اپیدمی، برخی از بزرگ‌ترین رشته‌های فعالیت اقتصادی

هم‌چون هتل‌داری و توریسم و هم‌چنین شرکت‌های هواپیمایی و رستوران‌دارها کلاً محدود و یا متوقف شدند. روشن است که در همه جا دولت‌ها به کمک صاحبان این رشته‌ها و سرمایه‌داران متضرر شده شناختند اما از کمک واقعی و یا اساساً هر گونه کمکی به کارگران و کسانی که شغل خود را از دست دادند سر باز زدند. این سیاست دولت‌های مدافع سرمایه‌داری در سراسر دنیا باعث شد که صدمات مادی و معنوی و جانی شیوع کرونا هم‌چون هیولایی بر جان کارگران و زحمت‌کشان دنیا بیفتد و معاش و حیات صدها هزار تن از آنان را در آتش خود بسوزاند. در چارچوب همین شرایط بحرانی در عوض بخشی از سرمایه‌داران نظیر صاحبان شبکه‌های مجازی، تجارت الکترونیک (E-Commerce) به برکت نابودی حیات توده‌های ستم‌دیده، ثروت‌های هر چه بیشتری انباشتند و با بهره‌برداری از شرایط جهانی به وجود آمده بر ابعاد ثروت‌های خود افزودند.

در ایران و زیر سلطه جمهوری اسلامی طبقه کارگر در اوضاع و احوالی به پیشواز روز جهانی کارگر می‌رود که بحران اقتصادی که سر تا پای نظام اقتصادی حاکم را فرا گرفته به دلیل تحریم‌ها و اپیدمی کرونا شرایط فاجعه‌باری پیدا نموده و با شدت و حدت هر چه بیشتر زندگی و معیشت کارگران را تحت فشار گذاشته است. روزی نیست که خبر از تعطیلی واحد تولیدی‌ای منتشر نشود و روزی نیست که کارفرمایان دسته دسته کارگران را بدون پرداخت مزد و مزایا و حتی معوقات قبلی، آن‌ها از کار اخراج نکنند. آن‌هم در شرایطی که کارگران از داشتن بیمه بیکاری لازم در رنج‌اند و سرمایه‌داران زالوصفت و حکومت مدافع آنان یعنی جمهوری اسلامی هیچ مسئولیتی در قبال کارگران بیکار بر عهده نمی‌گیرند و در واقع شمار بزرگی از کارگران و زحمت‌کشان و خانواده‌های‌شان را محکوم به سقوط به دامن فقر شدیدتر، بی‌سپیناهی، بیکاری، دزدی، فحشا، گدایی و در یک کلام له شدن در چرخه مناسبات ضد خلقی نظام سرمایه‌داری حاکم بر کشورمان می‌کنند.

در چنین شرایطی شاهدیم که خواست دریافت حقوق پرداخت نشده که در سال‌های اخیر در راس مطالبات کارگران قرار گرفته، در شرایط همه‌گیری و تشدید بحران به معضل بزرگی برای کارگران گرسنه و خانواده‌های‌شان بدل گشته و در حال حاضر یکی از رایج‌ترین اعتراضات کارگری مبارزه برای رسیدن به این

تخریب محیط زیست نتیجه سلطه جمهوری اسلامی... از صفحه ۱۹

آب آشامیدنی این روستا از دل طبیعت سرچشمه می‌گیرد. طبیعت زیبای این روستا باعث جذب مسافرین زیادی در فصل تعطیلات می‌شود. با این حال تصاویر ماهواره‌ای منتشر شده، نشان از تغییر دموگرافی این روستای کوچک در دل کوه و فاجعه نابودی کشاورزی و زمین‌های چای‌کاران و در عوض روییدن سازه‌های بتونی و سیمانی دارد. طبیعیست که در چنین اوضاعی اهالی روستا راهی جز آوارگی و مهاجرت نداشته‌اند.

چه کسانی این ستم‌ها را به مردم روا می‌دارند؟ چه کسانی این فقر و فلاکت را بر سر مردم سرشکن کرده‌اند؟ پاسخ این است که سرمایه‌داران تحت حاکمیت رژیم خود به هر کاری که برای‌شان سودآور است دست می‌زنند.

۷- یک مورد دردناک و فاجعه آمیز دیگر طی ماه گذشته، قطع بیش از ۲۴۰۰ درخت در سنندج با حکم دادگاه بدون اطلاع شهرداری و به دست اداره اوقاف انجام گرفت. جالب است به این نکته توجه کنیم که روزی‌نامه‌های رژیم هم از این عمل به عنوان اقدامی بی‌سابقه و نادر اسم بردند. این اشجار در زمینی به مساحت ۵ هکتار و با عمر بیش از ۱۵ سال با تبر قوه قضاییه بر زمین فرو افتادند تا به زودی به جای آن‌ها برج‌های تاراج‌گران محیط زیست برپا شود. در کشور ما همه روزه شاهد انتشار خیریه‌هایی در مورد آتش‌سوزی و تخریب جنگل‌ها هستیم.

ادامه در صفحه ۲۱

نشان می دهد که حکومت حتی تحمل مزار شهدای انقلابی مردم را ندارد و از آرامگاه آنها نیز وحشت دارد؛ چرا که خاوران یکی از جلوه های مقاومت و مبارزه مردم ما علیه دارو دسته جنایتکار حاکم می باشد. خاوران محل دفن مبارزینی است که در زمانی که همه قدرتهای سرکوبگر برای جمهوری اسلامی هورا می کشیدند، به این رژیم دار و شکنجه "نه" گفتند و ثغ بر ریش جادوگر پیر انداختند.

واقعیت این است که ننگ کشتار نسلی از بهترین فرزندان مردم ایران که در خاوران خفته اند، هیچ گاه از پیشانی و از پرونده سیاه دژخیمان حاکم پاک نخواهد شد. سردمداران جمهوری اسلامی حتی اگر خاک خاوران را با بلدوزر زیر و رو کنند، باز هم خاوران به مثابه سند جنایت آنها در اذهان همه کسانی که قلبشان برای آزادی می تپد، زنده خواهد ماند و در روز مجازات مزدوران حاکم به عنوان گوشه ای از اسناد بی شمار جنایات آنها ارائه خواهد شد. تا آن روز خجسته، خاوران، همچنان میعادگاه عاشقان انقلاب خواهد ماند. به امید روزی که با سرنگونی انقلابی رژیم منحوس جمهوری اسلامی به قدرت کارگران و ستمدیدگان، مردم ما امکان یابند یاد و خاطره مبارزینی را که به دست جلادانی چون خمینی، خلخالی، خامنه ای، لاجوردی و ریسی و پور محمدی به خاک و خون کشیده شدند را به شایسته ترین وجه گرامی داشته و مقاومت آنها را پاس دارند و قاتلان آن نسل جوان و پویای آزادی را به مجازاتی که سزاوارشان است برسانند.

جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد!
نه می بخشیم و نه فراموش می کنیم! با انقلاب در هم
می شکنیم بساط دار و شکنجه را!
چریکهای فدایی خلق ایران
۷ اردیبهشت ۱۴۰۰ - ۲۷ آوریل ۲۰۲۱



تلاش جمهوری اسلامی جهت تخریب خاوران!

در چند روز اخیر، اخبار مربوط به تلاش های کفتر گونه جدید جمهوری اسلامی در تغییر و تخریب گلزار خاوران، همه خانواده های جانباختگان قتل عام دهه ۶۰ و نیرو های مبارز و آزادیخواه را نگران نموده است. خاوران، آرامگاه تعداد زیادی از کمونیست ها و آزادیخواهانی است که در دهه ۶۰ و به خصوص در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷، به دست دژخیمان جمهوری اسلامی به قتل رسیده اند. این مکان همچنین جلوه ای از یکی از هولناکترین جنایات ضد خلقی جمهوری اسلامی علیه توده های مبارز ما در سال ۶۷ و به این اعتبار یک سند تاریخی و روایت گر داستان هولناک یک نسل کشی فاجعه بار به دست جلادان حاکم می باشد.

در سوم اردیبهشت ماه (۱۴۰۰) برخی از خانواده های زندانیان سیاسی ای که عزیزانشان در خاوران آرمیده اند از ایجاد ده قبر جدید در این گلزار خبر داده اند. همچنین اخیرا از سوی جامعه بهاییان خبر رسیده که با توجه به اینکه خاوران در مجاورت قبرستان بهایی ها می باشد، جمهوری اسلامی به بهاییان فشار آورده که مُردگان خود را در خاوران خاک کنند. آن ها اعلام کرده اند که با فشار جمهوری اسلامی، به تازگی دو نفر را در دو قبر خاک کرده اند.

روشن است که جنایتکاران حاکم به این وسیله در تلاش اند تا با تغییر و تخریب خاوران یکی از بزرگترین اسناد نسل کشی خود را از بین ببرند. البته همه می دانند که این اولین بار نیست که رژیم برای رسیدن به این هدف تلاش نموده است. چرا که در بهمن ۱۳۷۸، نیز یکبار سرکوبگران حاکم، درب خاوران را بروی خانواده ها بستند و شبانه با بلدوزر، تعدادی از گورهای جمعی را تخریب و زیر و رو کردند. اما خانواده زندانیان سیاسی از تلاش باز نماندند و باز هم ضمن تجمع در این گلزار با گذاشتن گل و عکس شهدا، یاد عزیزانشان را گرامی داشتند.

امروز هم، شماری از خانواده های زندانیان سیاسی کشته شده به اعتراض علیه این اقدام ضد مردمی حکومت در از بین بردن هر گونه نشان و حتی آرامگاه جان باختگان راه آزادی که در خاوران خفته اند، برخاسته اند. این اقدام جمهوری اسلامی بار دیگر

تخریب محیط زیست نتیجه سلطه جمهوری اسلامی... از صفحه ۲۰

فقط در ده سال اخیر و زیر سلطه حکومت جنایتکار و ضد مردمی وابسته به سرمایه داری حاکم میلیون ها هکتار از جنگل ها و مراتع ایران طعمه حریق شده اند که بنا به گزارش های اقتصاد آنلاین ۱۶۹ هزار میلیارد تومان خسارت به منابع طبیعی کشور وارد شده است. بر اساس همین گزارش بیش از هزار فقره آتش سوزی که همه ساله به ویژه در ماه های گرم در طبیعت رخ داده تنها در بخش جنگل ها ۲۵۰۰ هکتار جنگل را تخریب و یا به طور کامل به خاکستر تبدیل نموده است.

طبق بررسی های به عمل آمده ۱۰ درصد این آتش سوزی ها توسط عوامل طبیعی در جنگل ها و مراتع طبیعی مانند برخورد صاعقه و آذرخش و یا خودسوزی جنگل ها بر اثر وزش بادهای گرم رخ داده است؛ اما بیش از ۹۰ درصد آتش سوزی ها توسط عامل انسانی در طبیعت روی داده است. این خبرهای منتشر شده و ناکافی در فضای بسته و سرکوب مدافعان و فعالان محیط زیست بسیار نگران کننده است. به طوری که گفته می شود در هر ثانیه ۲۵۰ متر جنگل و مرتع در ایران نابود می شود. حکومت دزد و فاسد حامی سرمایه داری حاکم بر کشورمان با واگذاری جنگل ها به بخش خصوصی برای سودبری بیشتر دست در دست شرکت ها و نهادهای مافیایی اقتصادی خود، جاده صاف کن و آتش بیار این چپاول و غارت و تخریب جنگل های زیبا و با شکوه کشورمان می باشد. از تخریب جنگل های هیرکانی در شمال با قدمت ۲۵ تا ۵۰ میلیون سال متعلق به دوره پالئوژن زمین شناسی که یکی از ارزشمندترین جنگل های جهان به شمار می آید و از آن به عنوان موزه طبیعی یاد می کنند تا نخلستان ها در جنوب کشور. سرمایه داری تخریب طبیعت را تحت نام پیشرفت زندگی انسان ها تعریف می کند و با این فریب و ریا که شیوه همیشگی و ضد مردمی غارتگران می باشد جز برای سود بیشتر به نفع اقلیت در قدرت هدفی دیگر را دنبال نمی کند و تنها موردی که در این زمینه لحاظ نمی شود انسان، حقوق او و آسایش زندگی وی می باشد.

قطع جنگل ها این ریه های تنفسی کره زمین که زیستگاه همه ارگانیزم های زنده جهان از انسان گرفته تا جانداران دیگر می باشد را با به آتش کشیدن عمده به زمین سوخته ای تبدیل می کنند و در فردای آن بر این زمین های سوخته برج های سر به فلک کشیده می رویند و یا تبدیل به ویلاهایی برای برج عاج نشینان می شوند. سرمایه داری سیری ناپذیر این گونه غالب است و به چپاول مشغول؛ با چنین وضعی امید به کوچکترین تغییر مثبت در جهت حیات زمین و ساکنانش نمی رود. تنها یک راه وجود دارد و آن هم شوریدن بر ظلم و بیداد این سیستم غارتگر و ضد انسانی می باشد و گرنه مجموعه این شرایط دردناک عنقریب به فاجعه خواهد انجامید.

تنها راه رهایی از این فجایع نابودی سیستم ظالمانه و استثمارگرانه سرمایه داری می باشد که تنها از طریق انقلابی اجتماعی به رهبری طبقه کارگر امکان پذیر است.

فیروزه - اردیبهشت ۱۴۰۰



اعتراض بر حق دانش آموزان و پاسخ وحشیانه جمهوری اسلامی!

از روز دوشنبه ۱۳ اردیبهشت تا روز پنجشنبه ۱۶ اردیبهشت (۱۴۰۰) دانش آموزان در بیش از ۲۰ شهر کشور برای کسب مطالبات برحق صنفی خود که از طرف وزارت آموزش و پرورش نقض گردیده به اعتراض برخاستند. اما در همه جا به طور وحشیانه توسط نیروهای انتظامی مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. اعتراض دانش آموزان در رابطه با تصمیم وزارت آموزش و پرورش مبنی بر گرفتن

امتحانات حضوری از دانش آموزان مقطع نهم و دوازدهم تحصیلی در شرایط اپیدمی کرونا بود. این اعتراض در شرایطی صورت گرفت که دولت خود به دلیل شیوع وسیع کرونا خیلی از استانها و شهرهای کشور را در وضعیت قرمز قرار داده است، در شرایطی که بنا به گزارشات خود مقامات و نهاد های حکومتی روزانه جمعیتی حدود ۲۰ هزار نفر در کشور به کرونا مبتلا می شوند و روزانه چیزی حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر بر اثر ابتلا به کرونا جان می یازند. درست در چنین شرایطی است که وزارت آموزش و پرورش تصمیم گرفته است که امتحانات دانش آموزان کلاسهای نهم و دوازدهم به صورت حضوری برگزار شود که هیچ معنایی جز بازی کردن با زندگی دانش آموزان ندارد. این تصمیم نابکار وزارت مزبور با اعتراض بر حق دانش آموزان مواجه شد و دانش آموزان در شهرهای مختلف ایران به اعتراض برخاسته و به واقع به دفاع از حق حیات خویش پرداختند. آنها در جریان تجمعات خود شعار می دادند: "امتحان حضوری با کرونا نمی شه"، "امتحان حضوری نمی خوایم، نمی خوایم".

روز دوشنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۴۰۰، اعتراض دانش آموزان در قزوین با سرکوب نیروی انتظامی یعنی پلیس حافظ جمهوری اسلامی مواجه شد و آنها ضمن ضرب و شتم دانش آموزان، آنها را در محوطه بسته اداره آموزش و پرورش محبوس نموده و تنها بعد از چند ساعت اذیت و آزار به آنها اجازه ترک محوطه را دادند. همچنین در روز ۱۵ اردیبهشت در شهر یزد دانش آموزان معترض در داخل محوطه اداره کل آموزش و پرورش این شهر مبادرت به تجمع کرده و خواستار لغو امتحانات حضوری گردیدند. اما این تجمع نیز با حمله نیروهای انتظامی مواجه شد و این نیروهای سرکوبگر به طور وحشیانه با باطوم و اسپری فلفل به جان دانش آموزان افتادند. کلاً در حدود ۲۰ شهر از جمله تهران، کرج، تبریز، شهرکرد، بروجرد، خرم آباد، شیراز، قزوین، زنجان، سمنان، اهواز، یزد، بیرجند، اردبیل و فولادشهر و... دانش آموزان در اعتراض به این تصمیم در مقابل ساختمان آموزش و پرورش شهرهای خود،

دست به تجمع زدند. در طول این اعتراضات نزدیک به ۲۰ دانش آموز دستگیر شدند.

بدیهی است که خواست و اعتراض دانش آموزان به عدم برگزاری امتحانات حضوری در شرایط همه گیری مرگبار کرونا امری برحق و به معنی دفاع از حق حیات خود است، آنها در شرایطی که خود وزارت آموزش و پرورش بیش از یکسال است که به دلیل اپیدمی کرونا، در کشور آموزش مجازی راه انداخته و تمام کلاسهای حضوری را تعطیل نموده است، و در شرایطی که دولت روحانی غرق در فساد و بحران از واکنش سنیون مردم عاجز و درمانده می باشد. به راستی در چنین شرایطی دعوت از دانش آموزان برای شرکت در امتحانات حضوری چه معنایی جز نقض تصمیم قبلی آن وزارت و به خطر انداختن زندگی دانش آموزان می تواند داشته باشد.

پاسخ رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی به اعتراضات برحق دانش آموزان کشور و توسل به ضرب و شتم آنها و استفاده از باطوم و اسپری فلفل که روش معمول این رژیم به اعتراضات مسالمت آمیز توده ها می باشد البته تعجب کسی را بر نمی انگیزد. چرا که همگان در طول ۴۲ سال گذشته به تجربه دیده اند که جمهوری اسلامی جز با زبان زور با مردم سخن نمی گوید. اما شیوه برخورد وحشیانه جمهوری اسلامی به اعتراضات دانش آموزان بار دیگر به روشنی نشان داد که سردمداران جمهوری اسلامی در چنان بحرانی دست و پا می زنند و چنان حکومت ننگین خود را در معرض سقوط می بینند که هر نوع تجمع و اعتراض هراس در دل آنان انداخته و آنان را وحشت زده می نماید، حتی اگر این اعتراض از سوی تعداد محدودی دانش آموز باشد که برای بدیهی ترین مطالبه دست به تجمع زده اند. واقعیت را بخواهیم آنها از شکل گیری تشکل های مبارزاتی از درون این اعتراضات و تجمعات توده ای وحشت دارند.

چریکهای فدائی خلق ایران ضمن حمایت از مطالبات و اعتراضات دانش آموزان مبارز و محکوم کردن برخورد های وحشیانه جمهوری اسلامی با آنها بر ضرورت آزادی فوری و بدون قید و شرط دانش آموزان بازداشت شده تاکید نموده و بر این باورند که برای رهائی از سرکوبگری های بی وقفه جمهوری اسلامی، راهی جز مبارزه برای نابودی این رژیم دار و شکنجه وجود ندارد.

نابود باد رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی!
جمهوری اسلامی دشمن زحمتکشان، نوکر غارتگران
نابود باید گردد!

چریکهای فدائی خلق ایران
هفدهم اردیبهشت ۱۴۰۰ - ۷ می ۲۰۲۱

گزارشی از آکسیون اول ماه مه لندن - انگلستان

روز شنبه اول ماه مه ۲۰۲۱، به مناسبت روز جهانی کارگر و در حمایت از کارگران ایران که توسط رژیم کارگر ستیز جمهوری اسلامی به کار و زندگی در یک شرایط برده‌وار و اسارت‌بار محکوم شده‌اند، آکسیونی در میدان "ترافلگار اسکوئر" شهر لندن برگزار شد. فعالین سازمان ما نیز یکی از نیروهایی بودند که برای برگزاری این حرکت فراخوانی را تهیه و منتشر کرده بودند. محل آکسیون با پوستر ها و بنر های مبارزاتی در افشای سیاستهای جنایتکارانه جمهوری اسلامی علیه کارگران تزیین شده بود. همچنین تصاویر متعددی حاوی گوشه ای از جنایات رژیم در طول ۴۲ سال اخیر علیه کارگران و زحمتکشان و خلفهای تحت ستم ایران در محل روی زمین قرار داده شده بودند که نظر هر رهگذری را به خود جلب می کردند. گر چه به دلیل محدودیتهای ناشی از شرایط اپیدمی ویروس کرونا، انتظار نمی رفت که محل آکسیون زیاد شلوغ باشد اما بطور اتفاقی درست در همان ساعت و محل، تظاهرات بزرگی علیه تلاشهای اخیر دولت انگلستان برای محدود کردن حقوق دمکراتیک و شهروندی مردم این کشور برگزار می شد. این تظاهرات به طور مشخص علیه لایحه پیشنهادی جدید دولت انگلستان به مجلس در راستای اعطای اختیارات نامحدود به پلیس این کشور برای برخورد با اعتراضات و تجمعات اعتراضی توده ای تحت عنوان "KILL THE BILL" (لایحه را نابود کنید!) برگزار شد که حدود ۱۰۰۰ نفر در آن شرکت کرده بودند. حضور انبوه جمعیت در محل، باعث گردید تعداد بسیار زیادی از محیط آکسیون ما دیدن کرده و از بنرها و آرم سازمان و تصاویر دیگر، عکس بگیرند و با اهداف برگزار کنندگان آکسیون ابراز همبستگی کنند. این حرکت بعد از یک ساعت و نیم با موفقیت خاتمه یافت.

گرامی باد روز جهانی کارگر!
کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد! جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد!
فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در لندن - انگلستان

۲ می ۲۰۲۱

گزارشی از راهپیمایی روز جهانی کارگر

در وین اتریش



روز شنبه اول ماه مه ۲۰۲۱ به مناسبت فرارسیدن روز جهانی کارگر، تظاهراتی در شهر وین برگزار گردید. برای برگزاری این راهپیمایی از سوی نیروهای سیاسی چپ اتریش و همچنین نیروهای چپ خلق های دیگر مقیم این کشور فراخوان داده شده بود.

تظاهرات از ساعت ۱۱ صبح آغاز و تا ۱۲ ظهر ادامه داشت و مسیر راهپیمایی (Staatsoper entlang dem Ring bis Rooseveltplatz) بود. در آغاز راهپیمایی و در پایان آن، نیروهای شرکت کننده طی سخنرانی هایی دیدگاه های خود را در مورد سیاست های مردم ستیز دولت اتریش و همچنین روز جهانی کارگر توضیح دادند. فعالین چریک های فدایی خلق در اتریش ضمن حمل آرم سازمان و پوستر بنیانگذاران چریک های فدایی خلق در این راهپیمایی شرکت داشته و اعلامیه روز کارگر تشکیلات به زبان آلمانی و فارسی را بین شرکت کنندگان پخش نمودند.

با توجه به اینکه چند ماه مانده به روز جهانی کارگر دولت و بخشی از سوسیال دمکرات های وین که در استان وین قدرت دارند تلاش می کردند به بهانه اپیدمی کرونا با فشار به نیروهای مترقی محدودیت های هر چه بیشتری علیه اعتراضات مردمی اعمال نمایند، چند سازمان سیاسی چپ و مترقی در وین از جمله (Österreich - Selbstbestimmtes) در اعتراض به این تلاشها در همین روز، یک حرکت افشاگرانه در جلوی شهرداری وین (Rathausplatz) سازمان دادند. فعالین چریک های فدایی خلق در این گردهمایی شرکت نموده و با گذاشتن میز کتاب به پخش مطالب و انتشارات سازمان به زبان آلمانی پرداختند. این گردهمایی از ساعت ۱۰ صبح آغاز و تا ۱۱ ادامه داشت و شرکت کنندگان در این حرکت، ضمن اعتراض به تلاشهای دولت به منظور اعمال محدودیت علیه حرکت های اعتراضی، خواهان لغو محدودیت های غیر واقعی در رابطه با کرونا و همچنین توقف اخراج کارگران به این بهانه و پرداخت حقوق بیکاران شدند. در این گردهمایی، سیاست های ضد کارگری دولت در مواجهه با بحران سرمایه داری در زیر پوشش همه گیری ویروس کرونا از سوی تظاهرکنندگان محکوم شد.

نکته برجسته حرکات اعتراضی امسال این بود که برغم تلاشهایی که توسط دولت به بهانه تاثیرات اپیدمی کرونا جهت اعمال محدودیت در برگزاری مراسم روز جهانی کارگر صورت گرفت، اما نیروهای مبارز و مردمی اول ماه مه را گرامی داشتند.

گرامی باد اول ماه مه روز جهانی کارگر!

نابود باد امپریالیسم و سگ های زنجیرش!

فعالین چریک های فدایی خلق ایران در وین- اتریش

دوم ماه مه ۲۰۲۱

گزارشی از تجمع و راهپیمایی اول ماه مه

سیدنی - استرالیا



همه ساله، برگزاری روز جهانی کارگر در سیدنی استرالیا، با اقدامات متفاوتی از سوی دولت مردان حاکم، در راستای اعمال محدودیت بر این حرکت، روبرو بوده است. برای نمونه امسال به بهانه سیاست Lockdown برای مقابله با اپیدمی کرونا، محل تجمع و راهپیمایی هر ساله در مرکز شهر را به سه محل جداگانه و دور از هم انتقال داده بودند. پرنس آلفرد پارک Prince Alfred Square در پاراماتا سیتی Parramatta city یکی از محل های تعیین شده بود که تجمع تظاهر کنندگان در آن، از ساعت ۱۰:۳۰ صبح آغاز شد. اتحادیه های کارگری "یونیون" ها، نیروهای چپ استرالیایی، نیروهای چپ ایرانی، ترکیه ای، فیلیپینی... و گروه های حمایت کننده از حقوق ابوریجینال ها (بومیان استرالیایی) در این پارک جمع شده بودند، تا روز کارگر، روز همبستگی با کارگران سراسر جهان را گرامی داشته و جشن بگیرند.

فعالین سازمان در سیدنی نیز با حمل آرم تشکیلات و تصاویر رفقای بنیان گذار چریک های فدایی خلق ایران، با پخش پوستر های اول ماه مه سازمان، در این محل حضور یافته و مورد حمایت دیگر شرکت کنندگان در این تجمع قرار گرفتند. بویژه آن که با حضور چشم گیر نیروی جوان دانشگاهی در این تجمع و گویایی پوستر های تبلیغاتی سازمان، تعداد زیادی پرسش های گوناگون از سوی جوانان برای کسب آگاهی بیشتر از افکار و تئوری این تشکیلات طرح می شد. تعداد ۲۰۰ عدد پوستر های تهیه شده برای پخش در میان تظاهر کنندگان در مدت بسیار کوتاهی تمام شدند، به طوری که هنگام پخش آنها در جمع های چند نفره با پوزش به خاطر ناکافی بودن پوستر ها می گفتیم که به طور شریکی از پوسترها استفاده کنید. در این مراسم تعدادی سخنرانی صورت گرفت و پس از صحبتها و سخنرانی ها و شعارهای اولیه و کوتاه، جمعیت به حرکت در آمد.

حدود ۳۰۰۰ هزار نفر در این تجمع حضور داشتند که پس از مدتی به راهپیمایی پرداختند. صف راهپیمایی پس از عبور از چند خیابان با مسیر کوتاه که به شدت تحت کنترل گارد پلیس قرار داشت به خیابان Harwood PL، مقابل ساختمان ویلوی و گرو Willow Grove نماد تاریخچه ابوریجینال ها، رسید و تظاهرکنندگان در آنجا جمع شدند. جلوی ساختمان این نماد بومیان استرالیایی، دیوار بلندی از تخته های سیاه کشیده شده بود به طوری که مانع عبور جمعیت شده بود. اما مردم روی دیوارها نوشتند "چه چیزی را از ما می خواهید پنهان کنید؟"

هنگام تجمع در این مکان، سخنرانی هایی از طرف ۵ گروه مختلف سیاسی در ارتباط با مسائل و مطالبات کارگری و سیاست های دولت ایراد گشت. در این بین، شعارهایی نیز در حمایت از بعضی سخنرانی ها داده می شد. برخی از شعارهای سر داده شده توسط جمعیت به شرح زیر بودند: "دست ها از حق و حقوق کارگران کوتاه!"، "کارگران متحد هیچ گاه شکست نخواهند خورد!" و "طبقه کارگر باید خودش از خودش دفاع کند!"

فعالین چریک های فدایی خلق ایران در سیدنی - استرالیا

دوم ماه مه ۲۰۲۱

گزارش آکسیون اول ماه مه در حمایت از کارگران

آمستردام - هلند



روز شنبه اول ماه مه ۲۰۲۱، به مناسبت فرارسیدن روز جهانی کارگر، کمیته ی حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران - هلند، که فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در هلند بخشی از آن می باشند از ساعت ۲ تا ۵ بعد از ظهر در حمایت از مبارزات کارگران مبارز ایران و افشای جنایات رژیم جمهوری اسلامی در حق کارگران، آکسیونی در میدان مرکزی آمستردام (دام) برگزار کرد. برگزار کنندگان این آکسیون، با نصب بنرهای بزرگ نوشتاری در باره وضعیت فلاکتناز زندگی طبقه کارگر ایران و همچنین ستم مضاعف بر زنان کارگر، جلوه هایی زنده از شرایط اسارتبار زیست، معیشت و مبارزه کارگران برای تغییر این شرایط را در مقابل بازدید کنندگان از محل آکسیون به نمایش گذاشتند. همچنین محل آکسیون با تصاویری از جانباختگان جنبش انقلابی و مبارزات مردم ایران تزئین شده بود که این ابتکار نیز در خدمت به افشای چهره تبهکار رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی قرار داشت. در جریان این حرکت اطلاعیه کمیته ی حمایت از مبارزات مردم ایران، به زبان های انگلیسی، هلندی و فارسی در بین بازدیدکنندگان توزیع گردید و متن آنها از بلندگو نیز پخش شد. فعالین چریکهای فدائی خلق ایران با برپائی میز کتاب و نصب پوسترها و بنرهای سازمان، فعالانه در این آکسیون شرکت داشتند. در جریان این حرکت عده ای از عابریان از محل آکسیون و میز کتاب رفقا دیدن کردند و با آنها به گفتگو پرداختند. تعدادی از ایرانیان مبارز و آگاه نیز برای بزرگداشت روز جهانی کارگر در این آکسیون شرکت کردند. آکسیون روز جهانی کارگر با هدف حمایت از مطالبات طبقه کارگر ایران، با توجه به شرایط ناشی از محدودیتهای اپیدمی و ویروس کرونا با موفقیت برگزار گردید.

زنده باد مبارزات طبقه کارگر برای کسب حقوق حقه خویش! نابود باد رژیم کارگر ستیز جمهوری اسلامی! زنده باد انقلاب! زنده باد آزادی!

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در هلند، ۲ مه ۲۰۲۱

گزارشی از تظاهرات روز جهانی کارگر

دورتموند - آلمان



روز شنبه اول ماه مه ۲۰۲۱، برغم شرایط ویژه ناشی از همه گیری ویروس کرونا و از جمله مقررات فاصله گذاری اجتماعی از سوی دولت آلمان، مراسم روز جهانی کارگر در شهر دورتموند در محل "میدان صلح" (Frieden Platz) از طرف اتحادیه کارگری (DGB) برگزار گردید.

در این مراسم، فعالین اتحادیه کارگری توجه خود را به افشای سیاست های ضد کارگری دولت آلمان از جمله بالا بردن سن بازنشستگی و دوره های کارآموزی و غیره معطوف کرده بودند. در جریان این مراسم دو نفر از کارگران خارجی در آلمان نیز سخنرانی نمودند. یکی از آنان که در شرکت آمازون مشغول به کار بود به سیاست های استثمارگرانه و سودجویانه شرکت آمازون در شرایط ویروس کرونا پرداخت و مطرح کرد که چگونه کارفرمایان با همان حقوق قبلی کار خیلی بیشتری بر دوش کارگر می گذارند. سخنان او با استقبال زیاد شرکت کنندگان همراه گشت.

یکی از نکات مهم این تظاهرات این بود که پلیس به بهانه اپیدمی ویروس کرونا تنها به دو بیست نفر از اعضای اتحادیه اجازه شرکت در راهپیمایی را داده بود. اما برغم این محدودیت، سازمان های چپ آلمانی و ترکیه ای و تعداد زیادی از نیروهای مبارز و فعالین سیاسی به شکل مستقل ضمن شرکت در این راهپیمایی به افشای نظام سرمایه داری و تبلیغ نظرات و مواضع خود پرداختند. فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در آلمان هم با حمل آرم و پوسترهای سازمان در این مراسم شرکت کرده و به بحث و گفتگو با شرکت کنندگان پرداخته و به سئوالات آنان پاسخ دادند. نکته مهم این که از طرف جریانان سیاسی و اتحادیه های کارگری و مردم، عکس های بسیاری از آرم و پوستر چریکهای فدایی خلق ایران گرفته شد.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در آلمان

اول ماه مه ۲۰۲۱

آدرس پست الکترونیک

E-mail: ipfg@hotmail.com

فیس بوک سازمان

Siahkal Fadaye

کانال تلگرام

@BazrhayeMandegar

اینستاگرام

BazrhayeMandegar2

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!